



اطلاعیه سازمان بمناسبت بیست و سومین سالگرد بنیانگذاری سازمان

اطلاعیه سازمان بمناسبت پانزدهمین سالگرد قیام مسلحانه ۲۲ بهمن

قدرت رژیم پوشالی است

طلبه های يك تلاطم نوین در اروپا

شکست سیاستهای اقتصادی،

نتایج و چشم اندازها

بحران پردامنه و چندین ساله ای که تمامی عرصه های اقتصادی رژیم (کشور) را دربر گرفته است، اکنون بمرحله بسیار حاد و انفجار آمیزی گام نهاده است. رکود در بخش های مختلف اقتصادی که از نتایج بلا فصل این بحران روبه تعمیق است، هر روز ابعاد بزرگتری بخود گرفته و مؤسسات صنعتی و تولیدی بیشتری را متوقف نموده است. این بحران اگرچه زائیده نظام سرمایه داری حاکم بر ایران است، معذرتاً طی دوران حکومت اسلامی و بویژه طی چندساله اخیر و در اثر سیاستهای ارتجاعی دولت رفسنجانی بیش از پیش تشدید شده و به بحرانی مزمن و همه جانبه تبدیل شده است.

که آنرا هم به لحاظ کمیت و هم اشکال مبارزاتی طبقه کارگر از دهه قبل متمایز میسازد. طی چهار سالی که از شروع این دهه میگذرد دیکر شته اعتصابات، راهپیمای-شبهها و تظاهرات کارگری در اغلب کشورهای سرمایه داری پیشرفته رخ داده است که در سالهای اخیر کم سابقه بوده اند. تنها دریکسالی که گذشت در ایتالیا، اسپانیا، و بلژیک، با اعتصابات عمومی و همگانی کارگران، در انگلیس، فرانسه و هلند با اعتصابات راهپیماییهای متعدد و ایضاً در آلمان و دیگر کشورهای اروپایی با موارد متعددی از اعتصاب و تظاهرات کارگری روبرو بوده ایم. طی همین یکسال، کارگران در برخی از کشورها شیوه مبارزه اشغال کارخانه ها را نیز در پیش گرفتند. این اعتلاء نوین جنبش کارگری اروپا بر بستر

طلبه های یک تلاطم نوین در اروپا ظاهر شده است. کشورهای پیشرفته سرمایه داری که تا همین چند سال پیش ظاهراً آرام بنظر میرسیدند و اطمینان خاطر بورژوازی از استحکام نظم سرمایه داری تا بدان حد بود که نظریه پردازان این نظام پس از فروپاشی بلوک شرق اعلام نمودند که تاریخ بفرجام خود رسیده و نظام سرمایه داری ازلی و ابدی است، در مدتی کوتاه با چنان تناقضات و کشمکشهای روبرو گشته اند که در سالهای اخیر بی سابقه بوده است. تناقضات از هرسو سرباز کرده اند. بحرانهایی که بازتاب این تناقضات اند تمام ابعاد جامعه را در هم می پیچند. مبارزه طبقاتی اوج میگیرد و جامعه بیش از پیش به لحاظ سیاسی بدو قطب چپ و راست تجزیه میشود. جنبش کارگری از اوائل دهه نود بمرحله تازه ای گام نهاده است

تشدید اختلافات و تمیلات اقتدار طلبانه جناح مسلط هیأت حاکمه

رفسنجانی بود که با تحمیل تعویض چندتن از وزرا، به رئیس جمهور و در مجموع به نفع جناح خامنه ای موقتاً خاموش شد. خاموشی این جدال در آن مقطع اما بمعنی پایان کشمکش ها نبود. کشمکشهای درونی اختلاف حاکم تازه آغاز شده بود. جناحی که ارگانهای مهمی چون مجلس خبرگان و شورای نگهبان را در دست داشت و علاوه بر قوه قضائیه توانسته بود اکثریت مجلس یعنی قوه مقننه را هم قبضه کند، اکنون میبایستی برای بدست گرفتن قوه اجرایی هم تدارک ببیند تا این قوه را نیز یا تماماً با چنگ آورد و یا آنکه بهرحال آنرا کاملاً مطیع و محدود ساخته و مجری بی کم و کاست اهداف و مقاصد خویش سازد. درست است که جناح مسلط هیأت

تشدید و گسترش دامنه نارضایتی عمومی و افزایش امکان وقوع بیرآمدهای توده ای، بیش از پیش تشدید گشته و دامن زده میشود. در چنین موقعیت هایی هر جناح حکومتی سعی دارد تا آنجا که شرایط بسوی اجازه میدهد علیه رقیب و یار قبایله نفع خود استفاده نماید. به موازات این امر، مواضع و اهرمهای قدرت زیادتری چنگ اندازی نماید. آخرین زور آزمائی مهم جناحهای اصلی حکومتی، جدال بر سر وزرا، کابینه

جمهوری اسلامی بایک بحران همه جانبه روبروست. بحران اقتصادی رژیم که سالها با آن دست یگریبان بوده است از اوائل سال جاری بطرز کم سابقه ای تشدید شده است. بموازات تشدید بحران اقتصادی، بحران سیاسی آن نیز شدت یافته و اختلافات و کشمکشهای درونی هیأت حاکمه نیز افزایش یافته است. این اختلافات و کشمکش ها که در اساس بر بستر بحران اقتصادی-سیاسی رژیم شکل میگیرد، با

سیر قهقرائی در جنبش سوسیالیستی ایران (۱)

جمهوری اسلامی در تدارک تعرضی دیگر به کارگران

طایفه‌های یک تلاطم نوین در اروپا

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی نیز این رقم از ۴۰ میلیون تجاوز کرده است. بورژوازی انحصاری برای کسب سود بیشتر و تشدید فشار به طبقه کارگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری، با سرعت و شدت بیسابقه ای در حال انتقال صنایع کاربر به کشورهای ثروتمند است و نیروی کار فوق العاده ارزان است و عمدتاً صنایعی را در کشورهای خودی حفظ میکنند که از سطح بالای تکنیکی و اتوماسیون فوق العاده پیشرفته ای برخوردارند. یعنی صنایعی که نیاز به نیروی کار محدودی دارند. طبیعی است که طبقه کارگر نمیتوانست تحت این همه فشار و تعرض به سطح زندگی خویش آرام بنشیند و در برابر فشارهای متعدد بورژوازی، اخراجهای پی در پی، دست اندازی به حقوق و مزایای خود و واکنش مقتضی را نشان ندهد. لذا تشدید مبارزه طبقاتی نتیجه منطقی این وضع بوده است. طبقه کارگر تاکنون به اشکال مختلف مبارزه ای که منطبق با سطح کنونی اعتلاء جنبش است از اعتصابات مودی و اشغال کارخانه ها گرفته تا اعتصابات عمومی، راهپیمائی ها و تظاهرات دست یازیده است. برغم اینکه این مبارزه هم اکنون در برخی از کشورهای شکل یک اعتصاب عمومی ولو کوتاه مدت بخود گرفته است، معیشت در مجموع هنوز در چارچوب یک مبارزه تدافعی است. مطالبه طبقه کارگر تقریباً در تمام این مبارزات اعتراض به فشارهای روز افزون بورژوازی، مقابله با کاهش دستمزدها و بیکار سازیها بوده است. اما این مبارزه نمیتواند مدتی طولانی در مرحله تدافعی باقی بماند. بحران اقتصادی شدیدتر از آنست که بورژوازی فشارها را به حتی سطح کنونی آن محدود کند. برغم تعرض همه جانبه بورژوازی به سطح معیشت طبقه کارگر، این بحران کماکان با حدت ادامه دارد و عجلاتاً نتیجه این فشارها کاهش قدرت خرید توده های زحمتکش بوده است که به تداوم رکود کمک نموده است. بورژوازی در وضعیت موجود نه قادر است باز آوری کار را بنحو قابل ملاحظه ای افزایش دهد و نه بازارهای داخلی را بسط دهد. بسط بازارهای بین المللی نیز چندان ممکن نیست. در شرایطی که دستمزدها واقعی کارگران مدام در حال تنزل است و با اشکال مختلف از حقوق و مزایای آنها کاسته میشود و علاوه بر این سال به سال میلیونها تن دیگر از کارگران در تمام کشورهای سرمایه داری به صفوف بیکاران می پیوندند، بسط بازار داخلی عملاً ناممکن است. از سوی دیگر فقر و محرومیت میلیونها انسان در کشورهای عقب مانده و تحت سلطه که در نتیجه استعمار، غارت و چپاول امپریالیستی پیوسته فقیرتر

یک بحران ژرف اقتصادی شکل گرفته که اکنون تمام کشورهای سرمایه داری را به کام خود کشیده است. این بحران که وخیم ترین و ژرف ترین بحران نظام سرمایه داری در نیمه دوم قرن بیستم است و مرحله رکود مطلق آن چند سال به درازا کشیده است، بیانگر رشد بی حد و حصر تناقضات وحدت تضادهای نظام سرمایه داریست. بورژوازی که در دوران پس از جنگ جهانی دوم با استفاده از تمام ثمرات علم و تکنیک و بسط بازارهای جهانی کوشید خود را از اثر تناقضات و مخممه های نظام نجات دهد، لاجرم زمینه را برای بروز بحرانها در ابعاد وسیع تر و وحدت بی سابقه تضادها هموارتر نمود. بحران موجود بیانگر بن بست است. این بن بست بهر رو باید در هم شکسته شود. اما چگونگی مولد، اندک بهبودی هم موقتاً در اوضاع اقتصادی صورت بگیرد. این راه حلی نیست که بورژوازی برای چند سالی هم که شده آرام و بی دغدغه بماند. این بحران ریشه دارتر از آن است که بشیوه معمول حل گردد. بورژوازی در پی راه حلهای دیگری برای حل این تناقضات لاینحل است. از اینروست که از هم اکنون به ارتجاعی ترین شیوه ها در زمینه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی متوسل شده است. این راه حل بورژوائی بحران ایجاب میکند که با استفاده از ابزارهای مختلف، تمام بار بحران به قیمت فقر، بیکاری، و نزول سطح معیشت طبقه کارگر حل گردد. به تمام کشورهای پیشرفته سرمایه داری که نگاه کنیم می بینیم که بورژوازی دیگر حتی به سیاست با اصطلاح انجماد دستمزدها قانع نیست. رسماً و علناً خسواستار کاهش رسمی دستمزدها است و با استفاده از ابزارهای مختلف اقتصادی و سیاسی، هم اکنون مستقیم و غیر مستقیم این سیاست را پیش میبرد. دولتهای بورژوائی تحت عنوان سیاست با اصطلاح ریاضت اقتصادی، پیوسته بودجه های مربوط به مخارج تأمین اجتماعی را کاهش میدهند. مشمولین بیمه های اجتماعی را محدودتر می سازند، و حقوق و مزایای بیکاران را بیش از پیش تقلیل میدهند. این در حالی است که از این سال به آن سال میلیونها کارگر اخراج میشوند. این اخراجها هم اکنون دیگر محدود به کارگران صنایع و بطور کلی بخش تولیدات نیست. بخش خدمات هم شدت در معرض این فشارها و اخراجها قرار گرفته است. ارتش بیکاران ابعاد حیرت آوری بخود گرفته است. تنها در ۷ کشور بزرگ صنعتی جهان تعداد بیکاران رسماً به حدود ۲۰ میلیون رسیده است. در کشورهای عضو

میتوان یافت. چند دهه پیش، هنگامی که اوضاع اقتصادی بالنسبه خوب بود سیاست سازش کار و سرمایه از سوی سوسیال - دمکراسی اروپا میتوانست مبنای عینی و مادی داشته باشد، سوسیال دمکراسی در اس قدرت قرار گرفت و پیش برنده سیاست بورژوازی و حافظ نظم موجود بود. بمرور که اوضاع اقتصادی روبرو خاست گذاشت و بحران اواسط دهه ۷۰ زنگ خطر را بصدا درآورد، تقریباً در تمام کشورهای امپریالیست چرخشی در جهت قدرت گیری نئو محافظه کاران صورت گرفت و دهه ۸۰ شاهد بقدرت رسیدن راست ترین جناحهای پارلمان تار نیست در تقریباً همه این کشورهای بود. اما اکنون روشن شده است که حتی این جناح راست افراطی با سیاستهای فوق ارتجاعی که اتخاذ نمود قادر به حل بحرانها و نجات بورژوازی نیست. اصولاً سیستم پارلمانی و نمایندگان رنگارنگ سنتی بورژوازی، رسالت خود را بفرجام رسانده اند. بورژوازی به سیاستمدارانی دیگر، خارج از چارچوبهای پس از جنگ جهانی دوم و شیوه ها و اسلوبهای مبارزاتی آنها نیازمند است. لذا اکنون در تمام کشورهای امپریالیست یک جریان سیاسی راست افراطی در حال قدرت گرفتن است که گرایش فاشیستی را نمایندگی میکند. بورژوازی میخواهد از طریق این جریان فاشیست که طبیعتاً شیوه های مبارزه غیر پارلمانی و مستقیم سرکوبگران



اطلاعیه سازمان

بمناسبت بیست و سومین سالگرد بنیانگذاری سازمان

کارگران وزحمتکشان! روشنفکران انقلابی!

با فرارسیدن ۱۹ بهمن، سازمان ما ۲۳ سال حیات مبارزاتی خود را علیه نظام سرمایه داری و بیخاطرکسب دگرگراسی و سوسیالیسم بیست سر میگذارد. تمام تاریخچه سازمان در این دوران گواه روشنی است بر این حقیقت که ماهیچگونه اهداف و مقاصد جدی از اهداف و مقاصد طبقه کارگر نداشته و از هیچ تلاش و فداکاری برای تحقق آنها دریغ نورزیده ایم. بر مبنای همین پایبندی به اهداف و آرمانهای شریف و انسانی طبقه کارگر، برای برانداختن هرگونه ستم و استثمار است که بر غم سرکوبیهای وحشیانه رژیم‌های حاکم بر ایران، آشتی ناپذیری با قدرتهای ارتجاعی حاکم یکی از بارزترین مختصات سازمان ما بوده است. علی‌رغم هراقتفادی که به گذشته سازمان ما وارد باشد، این حقیقت غیر قابل انکار است که مبارزه‌ای که رفقای ما در ۱۹ بهمن ۱۳۲۹ با حمله مسلحانه به پاسگاه سیاهکل آغاز نمودند، مبارزه‌ای استوار و سازش ناپذیر با نظام غیر انسانی موجود و قدرتهای ارتجاعی حاکم بود. این مبارزه که توأم با از خود گذشتگی، فداکاری و قهرمانی کمونیستی صدها فدائی بود که ایستادگی در برابر ستمگران را بر غم سرکوبیهای ددمنشانه، پسندیدند، نه تنها روحیه جنگ و ستیز علیه نظام موجود را در میان توده مردم و روشنفکران انقلابی بیدار کردند بلکه پس از گسستی طولانی مدت در سنت و مبارزه استوار کمونیستی در ایران، بار دیگر کمونیستهای ایران سمل مبارزه، مقاومت و دفاع از خواستها، اهداف و آرمانهای طبقه کارگر و توده زحمتکش شناخته شدند.

به یک معنا، اگر سالت حزب توده، بدنام کردن کمونیسم در ایران و بی اعتباری نامیدن کمونیستها در میان توده مردم ایران بود، رسالت فدائی در وهله نخست اجباراً اعتبار کمونیسم و کمونیستها در ایران بود. اعتباری که امروز کمونیستهای ایران از آن برخوردارند، نمی‌توانست پس از این همه خیانتها و رسوائی سیاسی که حزب توده بسیار آورده بود، بدون مبارزه‌ای که یکی از وجوه اش فدائی بودن در راه آرمانها و اهداف کارگران وزحمتکشان بود و به بهیای از دست رفتن مدهاتن از برجسته ترین کمونیستهای ایران، امثال احمدزاده، پویان، جزینی، اسکندرماذنی، نژاد، حمیدشرف تمام شد، بدست آورد. البته این خصومت هر کمونیست بمعنای واقعی کلمه نیز هست که برای رسیدن به اهداف کمونیستی حتی جان خود را فدا کند. سراسر تاریخ جنبش کمونیستی جهان مشحون است از کمونیستهای که در نبرد با دشمن طبقاتی جان باختند و یا سالهای طولانی عمر خود را در اسارت گاههای سرمایه سپری کردند. معجزه با بدتآکید نمود که در آن دوران، این خصومت برجستگی و ویژگی خاصی یافته بود. رژیم سسته دسته فدائیان را بچوخه اعدام سپرد و هزاران تن را به زندانهای طویل‌المدت محکوم نمود، با این وجود کارگران و روشنفکران انقلابی که بمشغوف سازمان پیوستند، پسرچم سرخ مبارزه استوار کمونیستی را در اهتزاز نگه داشتند. لذا بر غم لطمت سنگینی که مترجمین بر سازمان وارد آوردند، فدائی در قلوب زحمتکشان جای گرفت و پیرچمدار آرمانها و اهداف آنها گردید. بدون علت نبود که در دوران قیام صدها هزار تن از کارگران وزحمتکشان و روشنفکران انقلابی، تحقق آرمانها و اهداف خود را در مبارزه سازمان یافتند. بر غم لطمه‌ای که خائنین موسوم به «اکثرفریت» به سازمان و طبقه کارگر وارد آوردند، در دوران کوتاهی که پس از قیام برای فعالیت علنی و بیداری و آگاهی توده‌ها پیش آمده بود، سازمان نقش مهمی در متشکل ساختن کارگران، آگاه نمودن آنها به منافع طبقاتی خود، ارتقاء سطح مبارزاتی آنها، دامن زدن به ابتکار عمل توده‌ای از طریق گسترش شوراها و بالاخره اشاعه کمونیسم ایفا نمود. حضور سازمان در مدها کارخانه و مؤسسه و مداخله فعال در امر مبارزه طبقاتی، به شکل گیری یک قشر نسبتاً وسیع از کارگران پیشرو در میان کارگران انجامید. جنبش شورائی توده‌ها با مداخله فعال سازمان شکل گرفت. دفاع از خواستهای برحق ملیتهای تحت ستم و مبارزه مسلحانه در کردستان جز «دیگریزای این مبارزه بود. سازمان از منافع و خواستهای میلیونی آنها تن‌آز توده مردم در سراسر ایران دفاع نمود و در بسیاری موارد با متشکل ساختن توده‌ها و ارتقاء سطح مبارزاتی آنها، رژیم را بعبث نشینی‌های وادار نمود. تلاش آگاهانه سازمان نسل‌نویینی از کمونیستهای ایران را پرورش داد، تاجا اینکه امروز باید گفت، نسل‌گنونی کمونیستها و پیشروترین کارگران ایران عمدتاً محصول مبارزه و تلاش سازمان ماست. واقعیتی است انکارنا پذیر که بخش عمده‌ای از کمونیستهای ایران از طریق سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با کمونیسم و مبارزه کمونیستی آشنا شدند و به جنبش کمونیستی پیوستند.

در دوران پس از انشعاب نیز «اقلیت»، پیرچمدار اهداف و آرمانهای کمونیستی سازمان و پاسدار سنت‌های مبارزاتی آن بوده است بی‌جهت نبوده که حتی قبل از موج سرکوب و اختناق سال ۱۳۶۰ ارتجاع اسلامی حاکم بر ایران سرکوب اقلیت را در دستور کار قرار داد و در سالهای بعد نیز این سرکوب را به بیرحمانه ترین شکل ممکن ادامه داد. تنها طی یکسال، یعنی در سال ۱۳۶۰، اکثریت اعضا، کمیته مرکزی سازمان ما و گروه‌های کثیری از کاندیداها، اعضا و هواداران سازمان بدست جلادان رژیم به شهادت رسیدند. بر غم سرکوبیهای بعدی رژیم که طی آن مدهاتن از برجسته ترین کمونیستهای غم سازمان ما به چوخه اعدام سپرده شدند و هزاران تن به زندانهای طویل‌المدت محکوم شدند، مبارزه علیه رژیم همچنان ادامه یافته و سازمان به وظایف انقلابی خود عمل کرده است. آنچه که سازمان طی این ۲۳ سال بعنوان عمل مبارزاتی خود انجام داده و سرخاسته در برابر رژیم شاه و جمهوری اسلامی ایستاد، جزئی از وظیفه تخطی ناپذیر در مبارزه علیه سرمایه داری و دفاع از آرمانها و اهداف طبقه کارگر بوده است. ما در جالی که از این دست آوردهای مثبت بخود می‌بالیم، معجزه با آنها بعنوان وظایفی برخوردار می‌کنیم که یک سازمان انقلابی کمونیست موظف با اجرای آنهاست و هنوز بسیارند وظایفی که ما موفق با اجرای آنها نشده ایم، با در اجرای آنها به خطاها و اشتباهاتی دچار شدیم. روشن است که سازمان ما طی حیات خود، با خطاها، اشتباهات و حتی انحرافات در زمینه‌های سیاسی و یا تشکیلاتی روبرو شده است، هر چند که این خطاها و اشتباهات در حدی نبوده که سرشت انقلابی و کمونیستی سازمان ما را دگرگون سازد، با این وجود ما شجاعانه آنها را پذیرفته و بمنظور اصلاح اشتباهات با آنها برخورد انتقادی داشته ایم. سازمانی که مبارزه میکند، اشتباه هم میکند، دچار لغزش هم میشود، مهم اینست که با برخورد انتقادی این اشتباهات اصلاح شوند. طی یک چنین روندی است که یک سازمان سیاسی انقلابی از استحکام ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی برخوردار میگردد و میتواند با سرافرازی حتی در سخت ترین دوران سلطه ارتجاع در مقیاس ملی و جهانی به حیات و مبارزه خود ادامه دهد. همین امر به سازمان ما کمک کرد تا در موج تعرض اخیر بورژوازی در مقیاس جهانی محکم و استوار بایستد و از ایدئولوژی، اهداف و آرمانهای خود دفاع کند. کم نبودند سازمانها و جریاناتی که تا همین سه، چهار سال پیش خود را مارکسیست - لنینیست و طرفدار طبقه کارگر معرفی میکردند، اما در این موج اخیر تعرض سرمایه در مقیاس جهانی جازدند و مبارزه برای سوسیالیسم را بی شمر خواندند. اما سازمان ما با صدای هر چه رساتر اعلام کرد که نجات بشریت از بربریت و توحش سرمایه داری، از فجایع و ستمگریهای فدانسانی این نظم، جز از طریق سوسیالیسم و کمونیسم امکان‌پذیر نیست. صعود بشریت به قله انسانیت، به جامعه‌ای که از استثمار، ستم و انقسام به طبقات رها گشته باشد، ضرورت، گریز ناپذیر تاریخ و جامعه بشریت. رسالت این دگرگونی برعهده طبقه کارگر در مقیاس جهانی است. بر این مبناء، سازمان ما بعنوان یک سازمان کمونیست و انترناسیونالیست که از برپائی انقلاب اجتماعی در سراسر جهان دفاع میکند و بر این اعتقاد است که طبقه کارگر هر کشور ابتدا باید با بورژوازی خودی تسویه حساب کند، وظیفه خود میدانند که برای برپائی انقلاب اجتماعی توسط طبقه کارگر ایران تلاش کند. انجام این وظیفه تلاش هر چه وسیعتر برای متشکل ساختن طبقه کارگر، بردن آگاهی کمونیستی به درون این طبقه و مبارزه علیه اپورتونیسم در اشکال مختلف آنرا می‌طلبد. ما بسهم خود در این زمینه تلاش خواهیم کرد. بدون یک طبقه کارگر آگاه و متشکل تحقق اهداف و آرمانهای کمونیستی ممکن نیست.

نابودیاد نظام سرمایه داری

زنده باد سوسیالیسم

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

شکست سیاستهای اقتصادی، نتایج و چشم اندازها

سیاستهای چندساله اخیر تحت عنوان برنامه پنجساله اول نه فقط موجب تشدید بیش از پیش بحران گشته و از هم گسیختگی اقتصادی را دامنه زده است، بلکه رژیم را بایک بحران جدی مالی نیز روبرو ساخته و اقتصاد را به ورشکستگی کامل کشانده است. هم اکنون اوضاع اقتصادی کشور بقدری وخامت یاراست که برای اثبات آن نیازی به آمار و ارقام نیست و اینبار تعداد زیادتری از مسئولین وحتى از خود برنامه ریزان حکومتی بآن اعتراف میکنند و جملگی از بدتر شدن اوضاع و عواقب ناگوار آن سخن میگویند. درآمدهای ارزی کاهش یافته و با هزینهها نمیخواند، بازار ارز آشفته است و افزایش قیمت ارز یعنی کاهش ارزش ریال عواقب گوناگون و بعضاً مخربی بدنیال داشته است، سیاستهای ارتجاعی و افزایش واردات بی رویه در یکی دو سال اخیر از سوئی بیرون در کود صنایع و تولید داخلی تأثیر گذاشته و از سوی دیگر موجب یک بدهی لاقبل ۳۰ میلیارد دلاری شده است و... اینها و نمونههایی از این قبیل از جمله مضامینی است که اکنون خود مسئولین و سران رژیم هم بدان اعتراف میکنند. سیاستهای جمهوری اسلامی و دولت آن کاملاً با شکست روبرو گشته و اقتصاد کشور به ورشکستگی کامل کشیده شده است. بن بست و تنگنایی که امروز رژیم بدان افتاده است بمراتب حادثر از دیروز است و در چارچوب راه حل های بورژوازی مطلقاً نه فقط چاره ناپذیر که حتی تخفیف ناپذیر است.

کاهش درآمدهای ارزی و بحران مالی رژیم

این حقیقتی است که درآمدهای ارزی رژیم به شدت کاهش یافته است. مهمترین منبع تأمین ارز جمهوری اسلامی نفت است. نفت شاهرگ حیاتی رژیم است و بخش اعظم بودجه کل کشور از طریق فروش نفت تأمین میشود. بنابراین مادامکه چنین است و مادامکه جمهوری اسلامی بر سر کار است سرنوشت اقتصاد کشور بطور تنگاتنگی به نفت و بازار فروش آن گره میخورد. جمهوری اسلامی هر ساله از طریق فروش نفت مبالغ کلانی ارز بدست آورده و آنرا در جهت اهداف ارتجاعی و ضد مردمی خود صرف نموده است. گفتن ندارد همانطور که جمهوری اسلامی با مصرف این منبع عظیم ارزی و حیف و میل ثروت ملی بسیاری از اهداف و مقاصد شوم و ارتجاعی خود را جامه عمل پوشانده است اگر یک حکومت انقلابی و مردمی بر سر کار میبود میتوانست از این منبع عظیم به نفع آرمانهای مردمی و اهداف انقلابی سود جست و کشور را در مسیر رهائی از وابستگی و تعالی هدایت کند. جمهوری اسلامی در همان حال که وابستگی اقتصادی انحصارات امپریالیستی

را محفوظ نگاه داشته و تعمیق بخشیده است، از نفت، بندنافی برای حیات اقتصادی کشور ساخته است. هم اکنون اوضاع بگونه ای است که کمترین نوسان قیمت در بازار جهانی نفت میتواند روی روند های اقتصادی کشورهایی نظیر ایران بطور بلاواسطه تأثیر بگذارد و تأثیر هم گذاشته است. کاهش مداوم قیمت نفت در بازار جهانی و بویژه سقوط آن در یک ساله اخیر تأثیرات انکار ناپذیری بر وخامت اوضاع اقتصادی ایران که بدون این شوک هم بقدر کافی وخامت بار بود برجای نهاده است.

در برنامه پنجساله اول دولت آقای رفسنجانی، ۱۲۰ میلیارد دلار پیشی بینی در آمداری شده بود که هم بنابه اعتراف مسئولین دولتی و هم بنابه آمار و ارقام این پیش بینی تحقق نیافت. در این مورد رئیس کمیسیون امور اقتصادی و دارائی مجلس میگوید: «برنامه اول ۱۲۰ میلیارد دلار پیشی بینی درآمد ارزی شده بود که ۸۲ میلیارد آن مربوط به درآمدهای نفتی و فرآورده های آن بود و مابقی از محل خدمات و صادرات غیر نفتی تأمین میشد که این درآمدها در بخش نفت بدلیل جنگ خلیج فارس حاصل نشد که خود این امر عامل مهمی در ایجاد مشکل باز پرداخت های خارجی کشور بود.» (سلام ۱۵ آذر ۷۲) لازم به ذکر است که در آغاز برنامه پنجساله آقایان (سال ۶۸) قیمت نفت بشکه ای ۱۵/۴ دلار بود، دولت پیش بینی کرده بود که قیمت نفت افزایش یافته و در سال ۷۲ به حدود ۲۱/۴ دلار میرسد و هنگام برنامه

ریزی و بوجه بندی این افزایش قیمت راهم در نظر گرفته بود. حال آنکه بهما نفت نه تنها مطابق آن پیش بینی ها و اظهارات که از روی عوام فریبی عنوان میشد افزایش نیافت، بلکه به پائین تر از قیمت سال ۶۸ نیز سقوط کرد. روزنامه رسالت مورخ ۸ آذر ۷۲ می نویسد «در برنامه ۵ ساله اول پیش بینی شده بود که قیمت نفت از ۱۵/۴ دلار در سال ۸ به ۲۱/۴ دلار در هر بشکه در سال ۷۲ افزایش یابد اما همین روزها قیمت نفت ب حدود ۱۳ دلار رسیده است.»

بنابراین طبق برنامه دولت رفسنجانی در آمداری بر پایه هربشک ۲۱/۴ دلار و یارقمی نزدیک بآن پیش بینی شده بود، حال آنکه این رقم در اوائل دیماه جاری به ۱۱ دلار وحتى پائین تر از آن هم سقوط کرد! مطابق اظهارات فوق طی سالهای ۷۲-۶۸ یعنی همان برنامه پنجساله اول آقای رفسنجانی می بایستی مبلغ ۸۲ میلیارد دلار از ناحیه فروش نفت (یعنی بطور متوسط سالانه ۱۶/۴ میلیارد دلار در صورتی که میدانیم این رقم واقعی نیست) و ۳۸ میلیارد دلار از طریق صادرات غیر نفتی (بطور متوسط سالانه ۷/۶ میلیارد دلار) تأمین ارزی شده است. حال آنکه حتی آمار و ارقام رسمی ارائه شده گویای این حقیقت است که این درآمدها بر پایه همین محاسبات هم بطور کامل متحقق نشده است. جدول زیر که ارقام آن از روزنامه سلام گرفته شده است به نحو انکار ناپذیری این موضوع را ثابت میکند.

سال	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	جمع چهار سال	میانگین
صادرات نفتی میلیارد دلار	۱۲/۰۳۷	۱۷/۴۴۱	۱۵/۸۰۲	۱۵/۳۰۰	۶۰/۵۸۰	۱۵/۱۴۵
صادرات غیر نفتی میلیون دلار	۱۱۲۱/۵	۱۳۰۳/۵	۲۵۱۴	۲۸۰۵/۸	۷۷۴۴/۸	۱۹۳۶/۲

ما در اینجا وارد بحث درآمدهای ارزی از محل صادرات غیر نفتی و امثال آن نمی شویم. در مورد اینکه این درآمدها نیز معمولاً مستحق نشده و نمی شود هر ساله هنگام تنظیم بودجه بحث و جدل های زیادی صورت میگیرد و دست اندرکاران حکومتی نیز خود بدان اعتراف میکنند. معهذاً همانطور که از جدول فوق پیداست متوسط سالانه در آمداری از این محل زیر ۲ میلیارد دلار است و حتی چنانچه درآمدهای مالیاتی و در آمد حاصل از فروش ارزهای خارجی راهم در نظر بگیریم در عین حال بسیار بعید است که درآمدها از این ناحیه به ۷/۶ میلیارد دلار برسد! اما بپردازیم به مسأله نفت و درآمدهای مربوط به آن. همانطور که ملاحظه میشود

مجموعه درآمدهای ارزی رژیم از ناحیه صدور نفت طی برنامه پنجساله ولو آنکه سال ۷۲ راهم بحساب نیاوریم بطرز فاحشی کاهش یافته است. حال اگر مبلغ ارز تأمین سال ۷۲ راهم برابر همان متوسط سالانه یعنی رقم ۱۵/۱۴۵ میلیارد دلار فرض نمائیم، باز هم مجموعه درآمد ارزی نفت ۷۵/۲۲۵ میلیارد دلار میشود که بارقم پیش بینی شده فاصله زیادی دارد. حال اگر این موضوع را در نظر بگیریم که اولاً در تنظیم بودجه، درآمد ارزی از ناحیه فروش نفت بطور متوسط سالانه ۲۰ میلیارد دلار پیش بینی شده است و بعد کاهش شدید قیمت نفت راهم مورد ملاحظه قرار دهیم آنوقت بسادگی میتوان



اطلاعیه سازمان بمناسبت پانزدهمین سالگرد قیام مسلحانه ۲۲ بهمن

قدرت رژیم پوشالی است

مردم مبارز ایران!

۱۵ سال از قیام مسلحانه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که بساط تنگین رژیم سلطنتی را از ایران برچید گذشت. برغم سلطه مجدد مرتجعین بر ایران و ناساک ماندن انقلاب، این قیام که تسلیور خشم وطنیان توده زحمتکش علیه ستمگران و تجسم قدرت و اراده لایزال توده مردم بود، بمنوان رویدادی عظیم و فراموش ناپذیر در تاریخچه مبارزاتی مردم ایران ثبت و جاودانه شد.

اگر این قیام که حاصل آن سرنگونی رژیم شاه بود، بدان منجر نشده که انقلاب با اهدافی که پیشروی داشت دست یابد و مردم به حقوق و مطالبات خود برسند بلکه بالعکس طبقات و اقشار ارتجاعی این بار با استقرار حکومتی مذهبی، مبارزات شما مردم ایران را در هم کوبیدند و تمام دست آوردهای قیام و انقلاب را بازپس گرفتند. میباید این انقلاب و این قیام چنان در سبای ارزشمندی را بر مردم دادند که فرا گرفتن آنها در یک دوران آرامش مطلقا ناممکن بود. انقلاب نشان داد که بدون شکل و آگاهی طبقه کارگر و توده زحمتکش مردم، طبقات حاکم و ارتجاعی، دوباره سلطه خود را برقرار میسازند و انقلاب را ناکام می گذارند. انقلاب نشان داد که در دوران انقلاب حتی دشمنان سوگند خورده انقلاب میگویند خود را طرفدار انقلاب میسازند و با استفاده از زودبیاوری یک توده ناساگه، خود را در رأس جنبش قرار دهند و آنرا با انحطاط بکشند. انقلاب نشان داد که در عمر و زمانه ما، در جامعه ای که بسط طبقه املی سرمایه دارو کارگر تقسیم شده است، تحقق حتی مطالبات فوری دمکراتیک و رفاهی، بدون اینکه رهبری در دست طبقه کارگر متمرکز باشد امکانپذیر نیست. انقلاب نشان داد که اگر توده زحمتکش مردم خود قدرت سیاسی را در دست نگیرند و خودشان مطالباتشان را مستحق سازند بلکه به طبقات و اقشار غیر زحمتکش و وعده و وعیدهای آنها اعتماد کنند و قدرت و آزادیها را به آنها بسپارند و از آنها بخواهند خواستهایان را عملی کنند، جز شکست چیزی عاید انقلاب نخواهد شد. انقلاب در این حال در سبای دیگری بر مردم داد. انقلاب آموخت که آزادی دادنی نیست، گرفتنی است و آن را از طریق اعتصاب، تظاهرات، مبارزه در کوچه و خیابان و سنگر بندی ها باید بدست آورد. انقلاب به توده مردم نشان داد که چگونه از طریق ایجاد شوراهای میبایست عمل را در دست بگیرند و آنها را بعنوان ارگانهای اقتدار خود در خدمت پیشبرد اهداف و مقاصد خود سازمان دهند. اما مهمتر از همه این در سبای، انقلاب، قدرت مردم را با تمام عظمت آن نشان داد. سالیان دراز مدتی، هیئت حاکمه با استفاده از ابزارهای مختلف ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی کوشیده بود این ذهنیت را در میان مردم جا بیندازد که رژیم متکی به یک قدرت نظامی و سرکوبگر عظیم را نمی توان سرنگون ساخت. اما هنگامیکه توده مردم بیباک شدند و از طریق اعتصابات، راهپیمایی ها و تظاهرات و سرانجام قیام مسلحانه رژیم شاه را سرنگون کردند، این حقیقت بر مردم ایران آشکار گردید، که در برابر قدرت آنها هیچ قدرتی را برای مقابله نیست، و قدرت رژیم شاه در برابر قدرت عظیم مردم، پوشالی تر از آن بود که بتواند مقاومت کند. برای درس بزرگی که انقلاب به توده مردم ایران داد، باید بار دیگر امروز در سالگرد قیام تا کید نمود. چرا که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی نیز با تکیه روز افزون بر نیروی مسلح و سرکوب خود، با سرکوب قهری هرجبیش توده ای میگوید، خود را بی قدرت مند تر از آن معرفی کند که بتوان سرنگونش کرد. البته در این میان گروهی از افراد و چریکات ظاهرا مخالف رژیم هم به این توهم پراکنی دامن می زنند و ادعا میکنند که این رژیم قدرتمند تر از آنست که بتوان آن را سرنگون کرد. لذا مردم را به دریوزگی آزادی از یک رژیم ارتجاعی و فدیشری فرامیخوانند. اما نه ادعاهای رژیم و نه بلندگوهای تبلیغاتی مستقیم و غیر مستقیم آن هیچیک قادر نیست، این درس انقلاب توده مردم را علیه رژیم شاه از ذهن آنها پاک کند که در برابر قدرت توده مردم، قدرت رژیم پوشالی است. دریوشالی بودن این قدرت نیز همین بس که گفته شود و قتی که چندین پیش مردم در تعدادی از شهرها بیباک شدند، دریکی از مراکز اصلی قدرت آن یعنی در مشهد، طی چند ساعت بساط رژیم را برچیدند. این در حالی بود که جنبش مدلی، منفرد، نامشکل و فاقد رهبری بود. میباید مردم طی چند ساعت کنترل را در دست گرفتند. سوا این مسئله تمام واقعیات موجود در عرصه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکی از ناتوانی رژیم و پیوسیدگی آنست.

طی پانزده سالی که رژیم جمهوری اسلامی بر ایران حاکم شده است بحران اقتصادی نه تنها یک لحظه قطع نشده بلکه اوضاع روز بروز وخیم تر شده است. رفسنجانی چند سال پیش با وعده پایان بخشیدن به بحران اقتصادی و بهبود وضعیت مادی توده ها در این قوه اجراییه رژیم قرار گرفت اما امروز ماحصل تمام سیاستهای او تشدید رکود اقتصادی، بحران مالی، میلیاردها دلار بدهی، کاهش ارزش ریال، چندین برابر شدن قیمت ها از کار در آمده است. روشن است که ادامه و تشدید این بحران بمعنای تشدید فشار به کارگران و زحمتکشان است. میلیونها تن بیکار در اسف با ترسین شرایط زندگی می کنند. کارگرانی که هنوز مشغول کارند در حالی که هر لحظه خطر اخراج آنها را تهدید میکند در معرض بیرحمانه ترین استثمار قرار دارند. دستمزد و حقوق کارگران و زحمتکشان در مقابل افزایش روز افزون قیمت کالاها کفاف تأمین حد اقل معیشت آنها را هم نمی کند. اکنون دیگر حتی کار دوم و سوم هم جوابگو نیست. عموم توده مردم در شرایط فلاکت باری بسر میبرند. این است شمره حاکمیت سرمایه و اسلام برای مردم ایران. این است نتیجه فلاکت بار نظام سرمایه داری و حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی برای توده زحمتکش مردم ایران در عرصه اقتصادی. در حالیکه سرمایه داران، سران رژیم و کارگزاران و وابستگان دستگاه دولتی هر روز میلیونها تومان از قبل دستبرنج توده های زحمتکش، سو استفاده های کلان مالی بجیب میزنند، انبوه عظیم مردم روز بروز فقیرتر شده و با تباهی مادی و معنوی روبهرو هستند. فقر و بیکاری مصائب اجتماعی بیشماری را بدنبال آورده است. اعتیاد وسیع و گسترده در میان جوانان، رشد فحشا، جنسایات و انواع ناهنجاری های اجتماعی نتیجه اجتناب ناپذیر سیاستهای رژیم بوده است. رژیم که خود مسبب فقر و بیخونی توده ها و تباهی مادی و معنوی آنهاست، البته ادعای مبارزه با مفساد اجتماعی را هم دارد، اما همانگونه که در عرصه اقتصادی با اتخاذ شیوه های ارتجاعی و رفع راوخیم ترک کرده است در این عرصه نیز بیهان شیوه های ارتجاعی متوسل شده است، در حالیکه در رده های بالای دولتی روزانه میلیونها تومان دزدی میشود و اگر گاه گاهی یکی از این میوارد رو شد، سریمبا سوخته قضیه را بهم می آورند، فلان بدبخت فلاکت زده ای را که از شرط گرسنگی آفتابه دزدی کرده است، انگشتان و پا دستش را قطع میکنند و بزندان می افکنند.

فقر و بیکاری انبوهی از مردم را به اعتیاد مواد مخدر گشاده است. باندهای بزرگ قاچاق با همدستی دستگاه دولتی از این معضل اجتماعی سود میبرند و سالانه میلیاردها دلار بجیب میزنند. امروز کسانی را که بخاطر فقر و بیکاری، درازای پول ناچیزی و وظیفه توزیع دست آخورا بیمه گرفته اند و یا کسانی که خود قربانی اعتیاد هستند، دستگیر و بعنوان قاچاقچی بجزه اعدام میسپارد. فقر، گرسنگی و بیکاری گروهی از زنان را به خودفروشی و فحشا سوق داده است. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی که خود مسبب اصلی این انحطاط و فساد اخلاقی است، این زنان فلاکت زده را، سنگسار میکند، اعدام میکند و یا به شلاق و حبس محکوم مینماید.

برغم تمام این وحشیگریها، از آنجائیکه علل این مفساد و مصائب اجتماعی بجای خود باقی است، روز بروز رشد میکنند. خود این واقعیات یعنی انبوه مصائب اجتماعی که رژیم بیار آورده است، نشانه دیگری از ناتوانی و گندیدگی نظم موجود و رژیم جمهوری اسلامی است. رژیم که در عرصه های مختلف اقتصادی و اجتماعی جز وخامت اوضاع کاری نکرده و شرایط مردم را مدام اسف بارتر ساخته است، رژیم که در عرصه سیاسی، نیز بیش از پیش به اختناق و سرکوب متوسل شده است، رژیم جمهوری اسلامی نمیتواند آزادی های سیاسی را تحمل کند، اولاً - باین دلیل که حکومت مذهبی ذاتا دشمن آزادی است. ثانیاً - باین دلیل که وجود آزادی عقیده و بیان، آزادی مطبوعات، آزادی تجمع و آزادی احزاب، تمام کشفاتی را که رژیم اسلامی بیار آورده است در ابعاد گسترده علنی خواهد کرد و موجودیت آنرا سریمبا بخطر خواهد انداخت. ثالثاً - بدون آزادی های سیاسی شکلی همه جانبه، تر سرکوب را بیکار میگردد. از همین روست که بعضی اینک بعد از یکساعت پس از قیام موقعیت خود را مستحکم ساخت، آزادبهای سیاسی را برچید و اختناق و سرکوب همه جانبه را در دستور کار قرارداد. اکنون نیز بمرحله ای رسیده که خود را تماما به نیروی مسلح و سرکوبگر خود متکی ساخته است. اینهم نه از توانائی رژیم و قدرت آن بلکه دقیقا از ناتوانائی و پیوسیدگی آن ناشی میگردد. پس تمام واقعیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکی از ضعف، ناتوانی و پیوسیدگی رژیم است و نه قدرت آن. قدرت مسلح و سرکوبگر رژیم هم همانگونه که تجربه دوران قیام علیه رژیم شاه نشان داد، پوشالی تر از آنست که بتواند، در برابر قدرت توده مردم ایستادگی کند. مردم مبارز ایران!

پانزده سال زمامداری جمهوری اسلامی، این حقیقت را با وضوح تمام در برابر همگان قرار داده که از این رژیم جز وخیم کردن اوضاع کاری ساخته نیست. برای نجات از وضعیت فلاکت باری که این رژیم بیار آورده است، برای رسیدن به آزادی و دمکراسی و رفاه اجتماعی راه دیگری جز سرنگونی رژیم نمانده است. سرنگونی این حکومت عزم و اراده و قدرت متشکل شما مردم مبارز و زحمتکش را می طلبد. در برابر قدرت شما هیچ قدرتی را برای ایستادگی نیست. مبارزه خود را علیه رژیم تشدید کنید. رهائی توده مردم ایران از تمام مصائبی که رژیم بیار آورده است، در گرو سرنگونی این رژیم و بدست گرفتن قدرت توسط کارگران و زحمتکشان ایران است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق
زنده باد سوسیالیسم
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

دیماه یک هزار و سیصد و هفتاد و دو

شکست سیاستهای اقتصادی . . .

به این مسأله پی برد که کاهش درآمد ارزی بسیار بیشتر از این ها بوده است و دولت فقط در سال ۷۲ از محل فروش نفت دست کم ۵ تا ۶ میلیارد دلار کسری درآمد دارد که نسبت به سالهای قبل از آن رقم بسیار درشت تری است. معنای این سخن آنست که جمهوری اسلامی هر ساله با مبالغ زیادی کسری درآمد و لاجرم کسری بودجه روبرو بوده است. روزنامه رسالت مورخ سوم آذرماه ۷۲ مینویسد «درآمد نفت ۹ ماهه نخست سال ۹۳ به ۱۱/۷۶۱ میلیارد دلار رسیده که علی رغم افزایش تولیدات نفت ایران نسبت به مدت مشابه در سال قبل ۲/۸ درصد کاهش داشته است.» البته باید در نظر داشت که اولاً این ارقام به نفع رژیم دست کاری شده و همه واقعیت را بیان نمی کنند و در ثانی این مقدار کاهش درآمد نفت مربوط به زمانی است که هنوز کاهش قیمت نفت به حد کنونی نرسیده است (در ماه دسامبر ۹۳ هر بشکه نفت به ده دلار و هفتاد سنت رسید). گذشته از اینها این موضوع را هم نباید از نظر دور داشت که جمهوری اسلامی در همین مدت با فروش مقادیر فرا تری از سهمیه تعیین شده اوپک و البته با قیمتتهائی بسیار ارزان تر از نرخهای رسمی سعی کرده است درآمد ارزی خود را بالا برده و کاهش درآمد ارزی بخاطر کاهش قیمت نفت در بازارهای جهانی را با اصطلاح جبران نماید. خلاصه آنکه نه فقط در سالهای ۷۱-۶۸ درآمدها و نیازهای ارزی رژیم تحقق نیافته است و در تمام این سالها با کسری بودجه روبرو بوده است، بلکه این درآمدها و نیازها در سال ۷۲ حتی در همان محدوده سالهای قبل از آن نیز تا همین نشده است و رژیم را بایک بحران مالی جدی روبرو ساخته است. بدهی ۳۰ میلیارد دلاری رژیم همچنان به تعویق افتاده است. جمهوری اسلامی که بایک ورشکستگی عمیق مالی روبرو است نه فقط نتوانسته است اصل این بدهی های خارجی را بپردازد، بلکه هر ساله می بایستی میلیونها دلار بابت بهره این بدهی ها بپردازد.

سیاستهای ارزی رژیم و گناهی
شدید ارزش ریال

دولت رفسنجانی اگرچه در آغاز با شعار بازسازی، راه اندازی صنایع و تولید میمان آمد و آنرا با شعارهای دیگری از قبیل بهبود اوضاع اقتصادی و غیره آذین کرد، اما نتوانست با این عوام فریبی ها کاری از پیش ببرد و اوضاع را بهبود بخشد. این شعارها هر چند که در آن مقطع یعنی بفاصله کوتاهی بعد از آتش بس و در فضای حاصله از ویرانگریها و لطمات جنگ ارتجاعی ایران و عراق میتوانست پاره ای ذهن را که عادت داشتند کمتر به ماهیت رژیم حاکم بیاندیشند، بخود مشغول کند، معینا

اساساً نمیتوانست چیزی را عوض کند. بحران عمیق اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه بسیار واقعی تر و قوی تر از این ادعاهای عوام فریبانه بود. تمامی ترسندهای رفسنجانی از قبیل خصوصی سازی و دادن امتیازات و امکانات گوناگون به سرمایه داران و عناصر و مهربان های حکومتی و از جمله اهداء میلیارد ها دلار ارز هفت تومانی بآنها، نه فقط صنایع و تولیدات را از حالت رکود خارج ساخت، بلکه اوضاع اقتصادی روز بروز بدتر شد و رکود اقتصادی بیش از پیش گسترش یافت و بخشهای افزون تری را در خود فرو برد. اگرچه کوشش های دولت و شخص رفسنجانی مبنی بر فراهم سازی زمینهای لازم برای روی آوری سرمایه ها به سمت تولید خاتمه نیافت، معینا بمرور این مسئله روشن تر شد که ثروتمندان و تجار و دیگر صاحبان سرمایه برای کسب سود حتی، علاقه ای به سرمایه گذاری و محدود شد و بر اساس تصمیم « کمیته هزینه کردن در بخش تولید نشان نمیدهند و در آشفته بازار جمهوری اسلامی سوده های سهل الوصول تر و بی درد ستر را که از مشکلات و گرفتاریهای بخش تولید مبرا است ترجیح میدهند. بنابراین دولت با جدیت بیشتری به بانک ها و مراکز مالی بین المللی روی آورد تا با اخذ وام از این مراکز مالی امپریالیستی سرمایه های لازم جهت راه اندازی صنایع و تولید رانته امین کند و همانطور که میدانیم نخستین شرط بانک جهانی و یاسندوق بین المللی پول برای اعطا وام به جمهوری اسلامی هم تثبیت نرخ ارز بود. دولت رفسنجانی و دیگر دست اندرکاران حکومتی تقریباً در تمام طول سال ۷۱ و بویژه در اواخر آن روی این مسئله کوبیدند و طوری وانمود کردند که حل تمام مشکلات اقتصادی جامعه که البته این مشکلات هر روز بیشتر میشد، منوط به عملی شدن همین مسأله است.

اکنون نزدیک به یکسال از زمانی که این سیاست ارزی دولت رسماً بمرحله اجرا گذاشته شده است میگذرد. فشارهای اقتصادی و زیانهای را که در پرتو چنین سیاستی متوجه اکثریت عظیم مردم زحمتکش میگردد از همان موقع میشد پیش بینی کرد. این مسئله کاملاً روشن بود که نتیجه مستقیم چنین سیاستی قبل از هر چیز تنزل فاحش و رسمی ارزش ریال و چند برابر شدن قیمتتها است. نرخ های رسمی که از سوی بانک مرکزی اعلام میشد، دائماً در «بازار آزاد» شکسته میشد. دلاری که بانک مرکزی فروخته بود در بازار آزاد با قیمتتهای زیاد تری خرید و فروش میشد. بانک مرکزی که با ارائه ارز به خریداران با اصطلاح می خواست از طریق رقابت با صاحبان سرمایه و دلان ارز آنها را از میدان بیرون کرده و ارزهای موجود را بچنگ آورد، عملاد بر برابر قدرت مالی بیشتر آنها مجبور به عقب نشینی گردید و خود رسماً و کراراً ارزش ریال را کاهش داد. از اوائل سال ۷۲ تاکنون نرخ رسمی ارزهای خارجی دائماً در حال

قطع نظر از تاثیر این سیاستها بر روی صنایع و تولیدات که با ثبات تر بآن خواهیم پرداخت، از زاویه منافع اکثریت مردم مسأله اساسی اینست که در فاصله کمتر از یکسال ارزش ریال بمیزان فاحشی کاهش یافته است. اظهارات یکی از نمایندگان مجلس ارتجاع در این مورد گوشه ای از این واقعیت را بیان میکند. روزنامه رسالت مورخ ۱۸ آذر ۷۲ از قول یکی از نمایندگان مجلس چنین نوشت «اگر روزی میشد با ۵ ریال خودکار خرید اکنون با توجه به انتشار اسکناس بدون پشتوانه در جامعه شاید با ۱۰۰ ریال بتوان یک خودکار خرید» این اظهارات بمعنای آن است که ارزش ریال ۲۰ برابر کاهش یافته است حال آنکه کاهش ارزش ریال از این هم فراتر است. وقتی که یک دلار ۷۰ ریالی به ۲۱۰۰ ریالی (و بیشتر از آن) میرسد یعنی آنکه ارزش ریال به $\frac{1}{21}$ مقدار قبلی (لااقل ۳۰ برابر) تنزل یافته است. این کاهش عظیم ارزش ریال که معنای دیگریش کاهش قدرت خرید مردم است، تهاجم و حشتناک و بیسیاقه ای به سطح معیشت توده های زحمتکش و ربودن نان خالی از سفره آنهاست. معنایش

سیر قهرائی در جنبش سوسیالیستی ایران (۱)

طبقات را چگونه باید تفکیک کرد

بحث را از یک بحث کلی تر یعنی تعریف مارکسیستی از طبقات آغاز میکنیم. منجمتربین و خلاصه ترین تعریف که در همان حال جامع ترین و معتبرترین تعریف از طبقات، از دیدگاه مارکسیستی است، تعریفی است که لنین ارائه میدهد. او میگوید: "طبقات گروههای وسیعی از مردم اند که از طریق جایگاهی که در یک سیستم تاریخی تعیین شده تولید اشغال میکنند، رابطه شان با وسائل کار (که در اغلب موارد در قانون تثبیت و فرموله شده است)، نقش شان در سازماندهی اجتماعی کار و بالنتیجه ابعاد سهمی از ثروت اجتماعی که آنها از آن بهره ورنده و شیوه کسب آن از یکدیگر متمایز میگردند." (۱)

آنچه که در این تعریف بر آن تأکید شده و خطوط متمایزکننده طبقات از یکدیگر است، جایگاهی است که یک گروه از افراد جامعه در یک سیستم تاریخی تعیین تولید اجتماعی بخود اختصاص داده است. چگونگی رابطه این افراد با وسائل تولید، نقش آنها در سازماندهی اجتماعی کار، میزان سهمی که آنها از ثروت اجتماعی میبرند و چگونگی و شیوه کسب آن است. اگر این معیارها را برای تفکیک طبقه کارگر بکارگیریم، می بینیم که طبقه کارگر گروه بسیار بزرگی از مردم است که در شیوه تولید سرمایه داری جایگاهشان بعنوان کارگر مزدگیر تثبیت شده است. از داشتن وسائل تولید محروم اند. در سازماندهی اجتماعی کار، بعنوان نیروئی که تحت اسارت و کنترل سرمایه قرار دارند، دارای موقعیتی تبعی هستند. آنها استثمار میشوند و ارزش اضافی برای سرمایه دار تولید میکنند. آنچه که از محصول اجتماعی به آنها تعلق میگیرد، دستمزد است که در ازای فروش نیروی کارشان دریافت میکنند. مارکس در توضیح این مسئله کهنه قضیه را نشانه میبرد و میگوید پرولتاریا یعنی طبقه کارگر معاصر کسانی هستند که «تنها زمانی میتوانند زندگی کنند که کاری بدست آورند و فقط هنگامی میتوانند کاری بدست آورند که کارشان بر سرمایه بیافزاید.» (۲)

جوهر مسئله هم در همین است. کارگر کسی است که کارش سرمایه آفرین باشد. یعنی بر سرمایه بیافزاید.

مقوله کار مولد و غیر مولد

این تعریف مارکس منطبق بر یکی از تعاریف بعدی او از مقوله کار مولد از نقطه نظر سرمایه است. یعنی کارمزدی که در برابر بخش متغیر سرمایه، بخشی که صرف دستمزدها میگردد، مبادله میگردد. که نه تنها این بخش سرمایه یعنی دستمزد خودش یا ارزش نیروی کارش را بازتولید میکند بلکه علاوه بر آن، ارزش اضافی برای سرمایه دار تولید مینماید. با این اعتبار آن کارمزدی مولد است که سرمایه تولید میکند. وجود سرمایه هم بر این نوع از کار مبدی است. لذا میگوید: «کار مولد فقط آن کاری است که سرمایه آفرین باشد.» «تنها... کار مولد سرمایه... کار مولد است و هرگونه کار دیگری اعم از مفید یا برای سرمایه سازی مفید نیست یعنی مولد نیست.» «پس کار مولد، آن است که مستقیماً بر سرمایه می افزاید.» (۳)

ایضا در جای دیگر، نیز متذکر میشود: «کار مولد - در سیستم تولید سرمایه داری - کاریست که برای بکارگیرنده آن، ارزش اضافی تولید میکند. یا کاریست که شرایط عینی کار را به سرمایه و مالک آن را به سرمایه دار تبدیل میکند. یعنی کاری که محصول خود را بعنوان سرمایه تولید میکند.» (۴) در مقابل این کار سرمایه آفرین یعنی کار مولد بمعنای کاری که ارزش اضافی تولید میکند، مارکس از کار نامولد بعنوان کاری صحبت میکند که ارزش اضافی تولید نمیکند، در برابر سرمایه مبادله نمیشود، دستمزدش از بخش متغیر سرمایه پرداخت نمیکردد، این کاریست که خدمتی را انجام میدهد. کار مستخدمین خانگی، کشیشان، ارتشیان، سیاستمداران و مقامات دولتی، حقوق دانها، وکلا، قضات، کارمندان، هنرمندان، معلمان، پزشکان و غیره از این مقوله است. مارکس این دسته را به شرح زیر متمایز می سازد: «در جامعه بورژوازی همه مبادلات خدمات شخصی با درآمد - از کاری که به مصرف شخصی میرسد مانند آشپزی، دوزندگی، باغبانی - گرفته تا

عقب ماندگی یک کشور از جهات مختلف معض آفرین است. رنجی که مردم ایران از این عقب ماندگی در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی میکشند بی حد و حصر است. بعلمت همین عقب ماندگی هاست که در نیمه دوم قرن بیستم رژیم می تواند در ایران بر سر کار آید که تمام واپسگرایان قرون وسطائی است. پدیدختان بعلمت همین عقب ماندگی ها است که حتی در درون جریاناتی که ادعای ترقی خواهی، روشنگری، رادیکالیسم، انقلابیگری، چپ و سوسیالیسم را دارند نیز واپسگرائی به شکلهای دیگر بروز میکند. از جمله اینکه پس از گذشت یک و نیم قرن از هنگامی که سوسیالیسم تخیلی عموم خلقی در اروپا در برابر سوسیالیسم علمی از پای درآمد، این نوع سوسیالیسم تازه در ایران احیا میشود و در میان با اصطلاح سوسیالیستها هوادارانی پیدا میکند. نه تنها در طبقه جریاناتی که سنتا گرایش راست را نمایندگی میکردند بلکه گروهی از اصطلاح ماوراء چپهای سابق که معمولاً در تندبیبج های تاریخ سراز راست درمی آوردند، اینک به طیف هواداران این نوع "سوسیالیسم" پیوسته اند. از دیدگاه اینان سوسیالیسم امر طبقه کارگریست و تنها طبقه کارگر را ملت برانداختن نظم سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم را ندارد. بلکه این وظیفه بردوش طیف وسیعی از اقشار و طبقات قرار دارد. مبارزه طبقاتی دیگر نیروی محرکه تاریخ نیست و برای اینکه بر نقطه حساس مسئله انگشت گذاشته نشود که سوسیالیست کسی است که بسط مبارزه طبقاتی را تا دیکتاتوری پرولتاریا می پذیرد. مسئله دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان خط و رمز اصلی متمایز کننده سوسیالیسم علمی از تمام انواع واقسام سوسیالیسم بدلی، کنار گذارده میشود و در نهایت آنچه که ظاهر اید پرورفته میشود حاکمیت طبقه کارگر است که در واقع حاکمیت عموم خلق است. الفاء مالکیت خصوصی و برقراری مالکیت اجتماعی بروائل تولید هم دیگر معیار نیست چون سوسیالیسم با مالکیت خصوصی و با زار منافاتی ندارد. بر همین مبنا هم ادعا میشود که همه "سوسیالیستها" هر کسی که ادعای سوسیالیسم دارد مستثنی از اینک این سوسیالیسم از چه قماش است، باید جملگی متحد شوند و برادر و برادر زندگی مبارزه کنند. البته باید متذکر شد که برای این واپس گرائی توجیحات مختلفی هم ارائه میشود از "خراب بودن اوضاع" "نیازمندیهای وضعیت کنونی" "تغییرات در اوضاع سیاسی جهان" "تحولات تکنولوژیک" و "نیاز به "نوآوری" و "بسط سوسیالیسم" گرفته تا نیاز به وحدت صفوف طبقه کارگر و وحدت گرایشات مختلف درونی آن، بعنوان توجیهی برای سیر قهرائی ارائه میشود. نظریات این نظرات طی یکی، دو سال اخیر مکرر در نشریات سازمان ما به نقد کشیده شده و نشان داده شده است که بدون اعتقاد به انقلاب اجتماعی، دیکتاتوری پرولتاریا و الفاء مالکیت خصوصی هیچ بحثی از سوسیالیسم نمیتوان ب میان آورد و طبیعتاً هیچ وحدتی میان طرفداران سوسیالیسم علمی و انواع سوسیالیستهای بدلی نمیتوان وجود داشته باشد. از بحث بیشتر بر این امر این مسائل میگردد و به ادعای جدید هواداران سوسیالیسم تخیلی عموم خلقی که در ادامه این نظرات مطرح گردیده میپردازیم. این نظر هر چند که تازگی هم ندارد و هواداران احباء سوسیالیسم عموم خلقی آنرا از سویال دمکراتها به عاریه گرفته اند، مع هذا نتیجه منطقی دیدگاه تاکنونی این جریان محسوب میشود و در همان حال نشان میدهد که چرا سوسیالیسم آنها، از نوع سوسیالیسم خرده بورژوازی خلقی است.

اینسان ادعا میکنند که تعریف مارکسیستی از طبقه کارگر و اینکه چه کسی را میتوان کارگر نامید، منطبق بر واقعیات موجود نیست. فراتر از آن، ادعای بسط و تکامل مارکسیسم را دارند و مدعی اند که کلیه کسانی را که دستمزد و حقوق دریافت میکنند و یا دقیق تر بگوئیم از طریق دستمزد یا حقوق زندگی میکنند، باید کارگر بحساب آورده و همه آنها در کلیت خود طبقه کارگر را تشکیل میدهند. این نظریه شناخته شده سویال - دمکراسی اپورتونیستی را که پس از گذشت سالها از طرح آن در اروپا اکنون در ایران هم مطرح میشود، باید بخوبی همه جانانه و بیرحمانه مورد نقد و بررسی قرار داد. چرا که رواج یک چنین ایده های در واقع هدف اش محدود نمودن خط و رمز میان طبقه کارگر با جریانات خرده بورژوازی و حتی بورژوازی و انحلال طبقه کارگر در اقتدار غیر پرولتری است. لذا ضروریست که در این مورد نیز طرفداران سوسیالیسم علمی در ایران همچون با اصطلاح "نوآوری" های دیگری که فو قاه آنها اشاره ند، ماهیت و اهداف این دیدگاه را فاش و بر ملا سازند. از استقلال طبقاتی کارگران دفاع کنند و مانع از امتزاج پرولتاریا و اقتدار غیر پرولتر گردند. بدین منظور لازم است که در عرصه نظری بار دیگر کل مسئله را از دیدگاه مارکسیستی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد که کسی کارگر است و طبقه کارگر متشکل از چه کسانی است؟

معنای سرمایه آفرین باشد. در عین حال از زاویه تفاوت مادی و به معنای محدودتر کلمه کارگر مولد، در کلیت، کالا تولید میکند، کار او خود را در کالاها متبلور می‌سازد.

حقوق بگیران را بشناسیم!

اما اگر قرار باشد تمام کسانی که در جامعه سرمایه داری بنحوی از آنها، در چارچوب تقسیم اجتماعی کار وظیفه‌ای را انجام می‌دهند و مزد و حقوق می‌گیرند کارگر قلمداد شوند، دیگر همه این بحث‌های مارکس بی‌پایه خواهد بود. براساسی امروزه در جامعه سرمایه داری، مستثنی از خرده تولیدکنندگان و توزیع کنندگان که اصولاً وارد مقوله بحث کار مولد و نا مولد نمی‌شوند و در واقع در یک نظام سرمایه داری پی‌شرفته نقش چندانی ندارند، چه کسی را میتوان یافت که بنحوی از آنها، مزدی حقوق دریافت نکند؟ بدیهی است که بجز سرمایه داران و مالکین تقریباً تمام جمعیت مزد و حقوق بگیرند، از رؤسای جمهور، وزرا و وکلای قضات و مدیران کل و رؤسای مدیران موسسات، متخصصین علمی و کارشناسان عالی رتبه، ژنرالها، افسران و کارمندان گرفته تا کارگر مزد بگیر، اینها همه بنحوی از آنها، مزد و حقوق می‌گیرند و تقریباً اکثریت مطلق آنها از این طریق زندگی میکنند. اما واضح است که تعداد زیادی از این حقوق بگیران نه تنها کارگر نیستند بلکه سازماندهی و سرکوب طبقه کارگرند. نه تنها کارگر نیستند و نقشی در تولید ندارند، بلکه کار غیر مولدشان هم نه تنها مفید نیست بلکه مضر است. مسئله را دقیقتر بررسی کنیم.

اشاره شد که سرمایه به مثابه سرمایه باید ارزشی خود را با خود و برای اینکه این خصوصیت را کسب کند، باید با کالاها مبادله شود که ارزش مصرف آن از این قابلیت برخوردار باشد که ارزش مبادله را افزایش دهد. این کالا نیروی کار است. سرمایه دار، سرمایه خود را به دو بخش تقسیم میکند: یکی را بعنوان سرمایه ثابت صرف خرید وسائل و تاسیسات و ابزار و مواد خام میکند. اما بخش دیگری را صرف خرید نیروی کار میکند تا از طریق آن بتواند سرمایه خود را افزایش دهد. ارزش این نیروی کار در بازار از طریق ارزش و مسائل معیشت برای حفظ و نگهداری کارگر و خانواده اش، با توجه به شرایط مشخص تاریخی و سطح پیشرفت و تمدن، تعیین میگردد. وقتی که سرمایه دار، نیروی کار را بخرید، باید آن را بکار گیرید و مصرف کنید و کارگر را وادارید که بیش از زمانی که لازم است او کار کند تا دستمزدی که بعنوان ارزش نیروی کار بوی پرداخت جبران نماید، کار کند، و از طریق همین تفاوت زمانی بین زمان کاری که جبران کننده ارزش نیروی کار است و زمان کاری که در حین آن بصورت ارزش مصرف مورد استفاده قرار میگیرد یعنی کار اضافی که سرمنشأ ارزش اضافی برای سرمایه دار است، بر سرمایه خود بیافزاید. روشن است که سرمایه دار برای بکار واداشتن کارگر در کارخانه، نیازمند سازماندهی معینی در کارخانه و کارگاه است که در این سازماندهی توده کارگر "به مثابه سربازان ساده صنعت تحت نظارت سلسله مراتب کاملی از درجه داران و افسران" بوظایف خود عمل کند. از مدبری که در رأس موزه تولیدی قرار گرفته تا کارمندان معمولی دفتری، صاحبداران، مهندسان، مشاورین، تکنسین ها، ناظرین و سرکارگران، مشاورین حراست و غیره و ذالک، بصورت یک سلسله مراتب کامل لازم اند تا کارگر تحت نظارت سلطه مراتبی از مافوقین، وظیفه خود را که تولید و ارزش اضافی است، انجام دهد. معجزه این تنها یک جنبه از سازماندهی بورژوازی، سازماندهی استعمار در درون کارگاه است، که عجلاتاً مورد بحث مانع نیست. فراتر از این، بورژوازی به یک سازماندهی عمومی تر در مقیاس سراسر جامعه نیازمند است. در جایی که شیوه تولید سرمایه داری مسلط است، طبقه سرمایه دار برای حفظ و حراست از قدرت اقتصادی خود، سازماندهی استعمار در مقیاس جامعه و سرکوب نافرمانی و نافرمانی بزرگان کارمندی، باید قدرت سیاسی را در دست داشته باشد و از طریق یک دستگاه دولتی عریض و طویل و پیچیده، سیاست و سازماندهی عمومی خود را در سطح سراسر جامعه پیش ببرد. اما بورژوازی نه به لحاظ کمیت و تعداد در موقعیتی است که بتواند خود این وظایف را پیش ببرد و نه مجموعاً استعداد و توانائی آن را دارد. از این رو خود مستقیماً نمیتواند این وظایف را برعهده بگیرد بلکه آنرا از طریق استخدام افرادی که در این زمینه هاتخصی دارند و لشگری از حقوق بگیران انجام میدهد.

مقدم بر هر چیز در این دستگاه سازماندهی ابزارهای مادی برای حفظ قدرت بورژوازیست. بورژوازی برای در اسارت نگه داشتن کارگران و عموم زحمتکشان، سرکوب قهری هرگونه نافرمانی و طغیان آنها و نیز مقاصد نظامی خارجی، ارتش را سازماندهی میکند. در این تشکیلات تعداد کثیری از امیران و افسران و درجه داران، در رده های مختلف سلسله مراتب سازماندهی شده اند. این مجموعه که یک نیروی

مخارج همه طبقات نامولد - کارمندان، پزشکان، حقوقدانان، مدرسان و غیره - تحت عنوان همین خدمات می آید. همه خدمات نوکری و مخارج مربوط به خدمه و غیره هم جزو این مقوله اند. او در همین اثر می افزاید: "... ایجاد کار اضافی در یک سو با ایجاد بیکاری یا کم کاری نسبی (پایه سخن بهتر کار نامولد) در سوی دیگر همراه است. این امر اول در مورد خود سرمایه ممدق کامل دارد. اما پادوها، کاسه لیسان و غیره که از محصول اضافی امرار معاش می کنند و به طور خلاصه تمامی جمعیت حقوق بگیر، بخشی از طبقه خدمتگذار که گذران شان نه از سرمایه بلکه از درآمد است. نیز صادق است. این طبقه خدمتگذاران با طبقه کارگر تفاوت اساسی دارد." (۵)

مباحث مارکس تا همین جا کافیت تا هر کس بروشنی درک کند که کارگر چه کسی است، چرا کارگر نامیده میشود و طبقه کارگر از چه کسانی تشکیل شده است. مباحث مارکس در همین حد نیز بصراحت روشن میسازد که هر مزد و حقوق بگیر کارگر نیست. حال اگر کسی میخواهد بگوید که هر مزد و حقوق بگیر کارگر است، برعهده اوست که تعریف دیگری از کارگر ارائه دهد و البته مجازات است که بگوید کارگر کسی نیست که سرمایه آفرین است، اما مجاز نیست آنها را به مارکس نسبت دهد و احياناً خود را مارکسیست هم بنامد.

بیکه تعریف تکمیلی از زاویه تفاوت مادی

بهر رو مارکس در جملات بالا که از او نقل شد، نظر خود را صریحاً در مورد این مسئله مشخص ساخته است، با این همه او در بررسی مقوله کار مولد و نا مولد در همین حد متوقف نمیشود و در ادامه این بحث خود یک تعریف دیگری از مقوله کار مولد و نا مولد بعنوان تعریف تکمیلی و محدودتر ارائه میدهد و کار مولد را، کاری تعریف میکند که کالاها را تولید مینماید، در یک شیئی قابل فروش. متحقق میگردد و در یک کلام در شروت مادی خود را متجلی میسازد. او میگوید: "بهر رو روشن است بهمان میزان که سرمایه کل تولید را تابع خود میسازد - یعنی تمام کالاها برای بازار تولید میشوند نه صرف بلا واسطه و بهمان میزان با آوری کار افزایش مینماید - بیش از پیش یک تفاوت مادی بین کارگران مولد و غیر مولد نیز بدید می آید. تا جاییکه اولی بجز استثنا - ثبات ناچیز صرفاً کالا تولید میکند، در حالی که دومی با استثنائات جزئی فقط خدمات شخصی انجام میدهد. از این رو طبقه نخست شروت مادی بلا واسطه ای تولید خواهد کرد که شامل کالاهاست. تمام کالاها مگر آنهاست که از خود ظرفیت کاری تشکیل شده است." (۶) پس روشن است که کارگر مولد برای کسی که نیروی کار او را میخرد کالا تولید میکند، در حالی که دیگری یعنی غیر مولد در نهایت یک ارزش مصرفی صرف. بالعکس او خود دریافت کننده کالاهاست و نه تولید کننده کالاها.

مجدداً در همین زمینه تأکید میورزد که "در بررسی مناسبات ذاتی شیوه تولید سرمایه داری، باید فرض کرد که تمام جهان کالاها، تمام قلمروهای تولید مادی - شروت مادی - موری یا واقعی - تابع شیوه تولید سرمایه داری شده اند. با این فرض، تمام کارگرانی که در تولید کالا مشارکت دارند، کارگر مزد بگیرند و مسائل تولید در تمام این رشته ها بعنوان سرمایه با آنها روبرو میگردند. بنابراین میتوان گفت که خصوصیت کارگر مولد یعنی کارگری که سرمایه تولید مینماید اینست که کار او، خود را در کالاها، در شروت مادی متجلی میسازد. از این رو به کار مولد، به همراه خصلت تعیین کننده اش - که محتوای کار را بحساب نمی آورد و کلاً مستقل از آن محتوای - باید یک تعریف دوم، متفاوت و تکمیلی داد." (۷) ایضاً می افزاید:

"تایز انجام گرفته بین کارگرانی که بر مبنای سرمایه زندگی میکنند و آنان که بر مبنای درآمد، با شکل کار مرتبط است. آن بیانگر کل اختلاف بین شیوه تولید سرمایه داری و غیر سرمایه دار است. از سوی دیگر، واژه های کارگران مولد و غیر مولد معنای محدود (مرتبط با) کاری هستند که وارد تولید کالاها میشود (تولید در اینجا شامل تمام عملیاتی است که کالا یا بد از سر بگذرانند از نخستین تولید کننده تا مصرف کننده) قطع نظر از اینکه چه نوع کاری، بکار برده شده است. آیا کاریدی است یا نه (از جمله) کار عملی (و کاری که وارد تولید کالاها نمیشود و هدف و مقصود از آن (وارد شدن در تولید کالاها) نیست. این اختلاف را باید مدنظر قرار داد و این واقعیت که تمام دیگر انواع فعالیت بر تولید مادی تا شری میگذارد و بالعکس، هیچوجه بر ضرورت این تمایز قائل شدن تاثیر نمیگذارد." (۸)

از مجموعه تعاریف مارکس، چنین نتیجه میشود که در معنای وسیع کلمه، کارگر کسیست که از وسائل تولید محروم است، ناگزیر است، نیروی کارش را به سرمایه دار بفروشد، ارزش اضافی تولید کند و باین



در ثورهای سرمایه داری پیشرفته تلاش میشود، حمایت مادی مستقیم بورژوازی از آنها پوشیده بماند، معیذایین واقعیتی است که آنها نیز مستقیم و غیرمستقیم حقوق بگیر بورژوازی هستند. در برخی از کشورهای نظیر ایران هم رسماً مستمری ماهانه دارند.

بورژوازی برای رتی و فتنی امور اقتصادی و سیاستهای اقتصادی در سطح کلان داخلی و بین المللی نیز تشکیلاتهای ویژه ای را از طریق متخصصین، و کارشناسان امور اقتصادی و گروهی از کارمندان سازمان داده است. سازمانهایی برای پیگیری سیاستهای خارجی و امور دیپلماتیک ایجاد نموده است که از حقوق بگیران نوع دیپلماتیک و سیاستمدار و کارمندان اداری تشکیل شده اند، بازم میتوان از نمونه این موسسات و حقوق بگیران آن مثال آورد. معیذایین نمونه ها کافیت. تنها متذکر می شویم که این موسسات و سازمانهای بورژوازی نمیتوانند وظایف را بخوبی پیش ببرند مگر آنکه در زمینه های دیگر نیز یکرشته سازمانهایی وجود داشته باشند که آن وظایف خدماتی را انجام دهند که ظاهراً بطور مستقیم با نیازهای توده کارگروزمحتکش هم سروکار داشته باشند. از جمله مسئله مراقبت از تندرستی و بازتولید نیروی کار ايجاب میکند که این وظیفه در سطح ملی سازمان یابد و در اغلب موارد یکی از حیطه های وظایف تشکیلاتی و ویژه در دستگاه دولتی است. لذا وزارت بهداشتی و درمان باوئی از سازماندهی مختص خود، وظیفه مراقبت عمومی از تندرستی و استمرار بازتولید نیروی کار را بر عهده میگیرد. همچنین است مسئله آموزش و پرورش که امروزه بعنایت اهمیت و نقش آن یک سازمان وسیع در دستگاه دولتی با مور آن سروکار دارد.

سازماندهی این تشکیلات برای بورژوازی بدلائل متعددی حائز اهمیت است. اولاً - در شرایط امروز، انجام حتی ساده ترین، کوچکترین و جزئی ترین امور ايجاب میکند که افراد جامعه در حد معینی سواد و معلومات داشته باشند و دوره های آموزشی را طی کرده باشند. حتی کارگری که باید در یک کارخانه، ولو کار ساده ای را انجام دهد باید حداقل سواد و حداقل شناخت و آموزش را داشته باشد. در مورد کارگران نیمه ماهر و ماهر هم که این آموزش و تخصص جای خود را دارد و نباید به تاکید بر آن نیست. ثانیاً - بورژوازی برای تربیت متخصصین و کارشناسان و کادری خود در زمینه های مختلف که بتوانند کشور را اداره کنند، به این دستگاه نیاز مبرمی دارد.

سواي مسائل و مواد آموزشی که اغلب دارای محتوا و جهت گیری طبقاتی اند و جزئی از ابزارهای سلطه ایدئولوژیک بورژوازی محسوب میشوند، دستگاه آموزش بورژوازی، منطبق بر نیازهای بورژوازی یک برنامه عمومی و یک سیاست آموزشی عمومی را طرح ریزی میکند و از طریق استخدام معلمین در سطوح مختلف آن را به پیش میبرد. این دستگاه گروه، گروه نیروی آماده خدمت، در سطوح و مدارج مختلف برای بورژوازی تربیت و آماده میکند. گروهی از محصلین را با حداقل آموزش، روانه بازار کار میکند که از طریق گذراندن دوره های تخصصی کوتاه و یا حتی بدون آن بعنوان کارگرمشغول بکار میشوند. گروهی دیگر که دوره متوسطه را طی میکنند، بخش دیگری از کارگران آماده بکار را در موسسات و کارخانه ها تشکیل میدهند. بخش کوچکتری از این افراد نیز در دوره های پائین ادارات و موسسات خدماتی بورژوازی مشغول بکار میشوند. دستگاه آموزش بورژوازی وظیفه اش بهمن جا ختم نمیشود، زبده ترین محصلین را در سطوح عالی تربیتی در دانشگاهها و مدارس عالی، در زمینه های تخصصی تر آموزش میدهد، در اینجا سیستم آموزش بورژوازی وظیفه تربیت متخصصین و کارشناسان بورژوازی را در رشته های مختلف بر عهده میگیرد که کمالات و روحیه بورژوازی تربیت میشوند و عمدتاً بحکم شرایطی که بویژه بعد از آن قرار میگیرند، بر افرق درجهان بینی بورژوازی هستند. از همین جهت که سیاستمداران، حقوقدانها، دانشمندان، مهندسين، مدیران، استادان دانشگاهها و معلمین دبیرستانها، هنرمندان، وزراء، و کلا، مدیران و رؤسای موسسات مختلف، بیرون می آیند که اداره امور کشور را در سطوح ورشته های مختلف بر عهده میگیرند. همه موسساتی که فوقاب آنها اشاره شد، با ضافه تعداد دیگری از سازمانها و موسسات از همین دست و لشگری از حقوق بگیران در این موسسات، لازم است تا بورژوازی بتواند سلطه طبقاتی خود را حفظ کند. یعنی بورژوازی برای اینکه بتواند کارگر را بعنوان کارگروزمزد در بند و اسارت خود نگهدارد، استثمار میکند و از طریق این استثمار سرمایه خود را افزون نماید، باید یک لشکر از افراد دیگر را هم استخدام کند و به آنها حقوقی بپردازد که از حاصل دسترنج کارگران تامین میشود. حقوقهایی که بلحاظ جایگاه و سلسله مراتب افراد این ارتش متفاوت اند. وزراء و معاونین آنها، مدیران کل و مدیران بخشها، رؤسای ادارات، سران کشوری و لشگری در بالاترین رده این سلسله مراتب قرار گرفته که از حقوقها و امتیازات در بالاترین سطح آن برخوردارند. در زیر این مجموعه گروه دیگری از کارمندان عالی رتبه و متخصصین و کارشناسان

حرفه ای نظامی است و تماماً حقوق بگیر بورژوازی هستند. ارتش را بعنوان یک نیروی پاسدار نظم موجود سازماندهی و حفظ میکنند، و سیاست نظامی سرکوبگرانه و توسعه طلبانه بورژوازی را پیش میبرد. البته در این دستگاه توده کثیری از سرمایه از ساده نیز سازماندهی شده اند که اکثریت مطلق آنها به خانواده های زحمتکش تعلق دارند و بورژوازی و فشار آنها برای مدتی کوتاه در این تشکیلات سازماندهی میکنند. آنها هم نیروی حرفه ای نظامی اند، نه حقوق بگیر بورژوازی اند، نه از امتیازات نظامیان برخوردارند و نه تعلق و علاقه ای به ارتش دارند. نیروی اصلی این تشکیلات همان زنیها، افسران زده های پائین تر و درجه داران هستند که از طریق حقوق و امتیازاتی که به آنها تعلق میگیرد زندگی میکنند و گوش بفرمان بورژوازی و سیاستهای آن هستند. آيا کسی میتواند انکار کند که اینها حقوق بگیر بورژوازی هستند؟ خیر! آيا کسی میتواند انکار کند که اینها مورد توجه و افسران زده های پائین تر از طریق حقوقی که میگیرند امرامعاش میکنند؟ خیر! احتی کم نیستند زنیهایی که منبع درآمدشان صرفاً حقوق های کلانی است که میگیرند و از طریق آن یک زندگی اشرافی دارند. با این همه تمام این ارتشیان برغم اینکه حقوق بگیرند نه تنهاریبی به کارگرو طبقه کارگر ندارند بلکه بالعکس دشمن کارگرند. نه تنها مولد نیستند بلکه انگل اند و از حاصل دسترنج کارگران ارتزاق میکنند. این بخش از حقوق بگیرانی است که "نوآوران" مانوسه میکنند، آنها را بعنوان حقوق بگیر در عداد کارگران قلمداد کنیم. از بحث اصلی دور نشویم و آنرا ادامه دهیم. بورژوازی برغم اینکه ارتش را بعنوان یک نیروی سرکوب سازماندهی میکند، نه میتواند توده میخواد، این نیرو را روزمره در هر کشکش طبقاتی بکارگیرد. بکارگیری این نیرو مختص مواقعی است که بورژوازی بایک بحران جدی روبرو شود. لذا بورژوازی بعنوان مکمل این نیروی سرکوب یک سازماندهی و تشکیلات دیگری دارد که وظیفه آن مداخله روزمره برای حفظ "نظم" و "امنیت" بورژوازیست. معمولاً این وظیفه در کشورهای مختلف به تشکیلاتی واگذار میشود که وزارت کشور نام گرفته است. در رده های بالای این تشکیلات گروهی از متخصصین و کادریهای سیاسی بالای بورژوازی قرار گرفته اند که سیاستهای داخلی بورژوازی را برای اداره عمومی کشور و حفظ نظم و امنیت در سطوح ملی، منطقه ای و محلی تنظیم و بمرحله اجرا میگذارند. استادان، فرمانداران و بخش داران این سیاستها را در سطوح پائین تربیت میبرند. آنها از طریق ایجاد تشکیلاتی که منطبق با وظیفه آنهاست، سیاست بورژوازی را در این زمینه تا پائین ترین سطوح پیش میبرند و بر رتی و فتنی امور سیاسی و امنیتی در سطوح منطقه ای و محلی نظارت همه جانبه روزمره دارند. برای اینکه این وظایف ببنحومثرتی پیش برده شود، این تشکیلات بورژوازی نیروی ویژه "نظم" و "امنیت" سرکوب را از سازمان میدهد؛ مثلاً نیروی پلیس بعنوان نیروی سرکوب و حفظ نظم و امنیت در شهرها و نیروی ژاندارم در روستاها، یا بطور کلی آنچه که در ایران اکنون از آن بعنوان نیروی انتظامی نام میبرند. بورژوازی از طریق حقوق بگیران این دستگاه سرکوب، روزمره به سرکوب کارگران و زحمتکشان میپردازد و "نظم" را حفظ میکند. اما این تشکیلات که اس و اس کارکردش حفظ نظم و امنیت داخلی بورژوازیست معمولاً در کشورهای مختلف دستگاههای مکمل دیگری هم دارد که بعنوان سازمانهای امنیتی معروف اند، حقوق بگیران این دستگاهها نیز با فعالیت مخفیانه خود در سرکوب توده هانقش مهمی ایفا میکنند. این دستگاه عریض و طویل با تمام سازمانهای اداری و سیاسی و نظامی اش مشکل از بخش دیگری ار همان حقوق بگیران نظیر ارتش است. از این تشکیلاتها که بگذریم، بورژوازی تشکیلات دیگری را بنام دستگاه قضائی دارد که مشکل از دادگاهها در سطوح مختلف، باره ای سازمانهای دیگر و وابسته به آن، با گروهی از حقوق بگیران بنام قضات و کارمندان ادارت. این حقوق بگیران هم وظیفه دارند که هرگونه سوء قصد به "نظم" و مالکیت بورژوازی را از سوی کارگران و کلا آنچه را که خلاف اراده بورژوازیست یعنی خلاف اراده ای که در قانون تثبیت شده است، به محاکمه بکشند و کارگران و زحمتکشان را به زندان و اعدام و جرمه و اسباب محکوم کنند. از مقوله این سازمانها که بگذریم، بورژوازی تشکیلاتی ویژه ای را سازماندهی کرده است که وظیفه آنها سرکوب مستقیم توده هانیت بلکه تحمیق معنوی و بمباران ایدئولوژیک - سیاسی کارگران است. این وظیفه را بویژه امروز عمدتاً سازمانهای خبری، خبرگزاریها، رادیوها، تلویزیونها، روزنامه های رنگارنگ، باارثی از نویسندگان، خبرنگاران و کارمندان که هر یک نقش و وظیفه ویژه ای دارند انجام میدهند. شبکه تبلیغات بورژوازی امروزه یکی از مخرب ترین ابزارهای تحمیق سیاسی و معنوی مردم است. این وظیفه را نه شخصاً خود بورژوازی بلکه حقوق بگیران آن انجام میدهند. در سازماندهی ارگانهای تحمیق، نهادهای منهدمی نیز جایگاه ویژه ای دارند و برغم اینکه معمولاً

قرار دارند. سپس گروه دیگری جای میگیرند که موقعیت شان بحسب مزایای اجتماعی و سطح حقوقها از دو گروه بالاتر محدودتر است، و بالاخره در پائین ترین سطوح این سلسله مراتب توده وسیع کارمندان جای گرفته اند که هر چند از امتیازات بالایی برخوردار نیستند، معهذ این امتیاز خود را نسبت به توده ای که در خارج از این دستگاه قرار دارد، حفظ کرده اند. تمام اینها از مصادیق حقوق بگیرند، معهذ این متعلق به دستگاهی هستند که وظیفه آن سازماندهی استثمار، حراست از نظم طبقاتی سرمایه داری و سرکوب کارگران است. اینان برغم اینکه حقوق بگیرند در پیرویه تولیددخالته ندارند و غیرمولداند. نه تنها ارزش اضافی تولید نمیکند بلکه گذران زندگی شان از طریق محصول اضافی جامعه است که کارگران آفریده اند.

در اینجا از زاویه بحث ما، در اصل مطلب تغییری حاصل نمیشود که کار غیرمولد آنها مفید است یا مضر. طبیعی است که در میان افرادی که کار مولد انجام نمیدهند و کارگر نیستند، تفاوتی مثلاً میان کسانی که در موسسات آموزشی و بهداشتی کار میکنند نظیر معلمان مدارس و استادان دانشگاهها، دانشمندان، پزشکان و پرستاران، با کسانی که وظیفه مستقیم سرکوب را بر عهده دارند وجود دارد. دسته اول برغم اینکه کارشان نامولد است اما مفید است حال آنکه کار نامولد دسته دوم مضر است. کار دسته اول از این جهت مفید است که وظیفه اش مراقبت پزشکی و بهداشتی از نیروی کار، حفظ سلامت کارگر، تربیت و تخصص نیروی کار است و با علم و دانش و تکامل فکری و معنوی سرکار دارند. دسته دوم نه معهذ برغم این تفاوت باید در نظر داشت که این یک تقسیم کار در حیطه وظایف در جامعه بورژوازی و دستگاه بورژوازیست. این امر باعث نمیشود که ما گروهی را که حتی کار مفید اجتماعی انجام میدهند پرولتاریا بنامیم، بیسزک کارگر نیست، معلمان، استادان دانشگاهها، دانشمندان، پرولتاریا نیستند، لذا نمیتوان از پرولتاریای آموزش و پرورش، سخن بمیان آورد. در مورد مسئله معلمان، دانشمندان، و پزشکان در جای دیگر مفضل تر بحث خواهیم کرد.

ماحصل کل بحث در این بخش این است که بورژوازی دودسته مزد و حقوق بگیر دارد: یک دسته کسانی هستند که بورژوازی به آنها مزد میپردازد تا ارزش اضافی تولیدکننده آنها همان کارگران هستند که استثمار میشوند و تحت ستم اند. دسته دیگری هم هستند که بورژوازی به آنها مزد و حقوق میپردازد، اما نه برای تولید ارزش اضافی بلکه برای حفظ سلطه بورژوازی، برای سازماندهی استثمار، برای سرکوب کارگران و در بند نگهداشتن آنها. طبیعی است که این دسته هم استثمار میشوند و تحت ستم اند، بلکه خوب جز لاینفک دستگاه سلطه بر کارمزد بگیر هستند. از این زاویه تفاوتی نمیکند که این حقوق بگیر فی المثل یک افسر ارتش و پلیس باشد، یا پاسبان و پاسدار و ژاندارم معمولی. با این توضیحات روشن میگردد که ادعای سوسیالیستهای بدلی و "نوآوری" آنها مبتنی بر اینکه هر دستمزد و حقوق بگیر کارگر است، جز یک بحث اراجیف محض چیز دیگری نیست. حال که با این دیدگاه یک تسویه حساب عمومی و کلی کردیم. به بحثهای مارکس بازگردیم و مسئله رامشخص تر و در جزئیات مورد بررسی قرار دهیم.

حاصلت دوگانه کار فکری در پیرویه تولید مادی

مارکس در بررسی خود از مقوله کار مولد و نامولد به مسئله کارهای فکری که مستقیماً در پیرویه تولید مادی مصرف میشوند میپردازد، و این نکته را نیز روشن میسازد که صرف مداخله مستقیم در پیرویه تولید مادی مستثنی از شرایط دیگر، از جمله مسئله تمایز کار فکری و بدنی، نقش کار فکری در سازماندهی استثمار و تامین سلطه بورژوازی، میزان حقوقها، کافی نیست تا کسی را کارگر بحساب آورد. از این زاویه او خصوصیات دوگانه کار مدیران، مهندسان، ناظرین یک کارخانه را نشان میدهد. در اینجا دو مسئله از یکدیگر تفکیک میشوند. اگر کار این افراد از نظر محتوای مادی در نظر گرفته شود، مولد است و جز ضروری پیرویه تولید، اما در همان حال در یک شکل اجتماعی معین از آن تا گونیم کار سرمایه ناشی میگردد. و قتی که مسئله از نقطه نظر مجموع پیرویه تولید در نظر گرفته شود، پیگروه تولیدکنندگان شامل تمام کسانی است که بنحوی از انحاء به تولید کمک میکنند از عامل واقعی گرفته تا مهندس و مدیر. یعنی نه فقط کارگرانی که با دست و ماشین کار میکنند بلکه کار تمام پرسنلی را که در یک حیطه خاص تولید مادی برای تولید یک کالای ویژه لازم است. لذا مارکس و قتی که مسئله کار مولد را از نقطه نظر مجموع پیرویه تولید مادی مورد بررسی قرار میدهد، میگوید: با تکامل شیوه تولید سرمایه داری که کارگران بسیار، یا یکدیگر برای تولید همان کالا فعالیت میکنند، رابطه مستقیمی که کار آنها با موضوع تولید شده داراست، طبیعتاً تا حد زیادی تغییر میکنند. مثلاً کارگران غیر ماهر در یک کارخانه کار

مستقیمی با عمل آوردن مواد خام ندارند و کارگرانی که مستقیماً در عمل آوردن مواد خام مشارکت داشته، یک گام دور تر شده اند. کارمهندس رابطه دیگری دارد و در اصل فقط با منزش کار میکند و غیره. سپس نتیجه میگیرد: "اما کلیت این کارگران که دارای نیروی کاری با ارزشهای مختلف هستند... نتیجه را تولید میکنند که اگر بعنوان نتیجه پیرویه کار صاف ساده در نظر گرفته شود در یک کالا یا محصول مادی بیان شده است و همه در مجموع، بعنوان یک کارگاه ماشین تولیدی زنده این محصولات اند - همانگونه که اگر پیرویه تولید را بطور کلی مدنظر قرار دهیم آنها کار خود را با سرمایه مبادله میکنند و پول سرمایه داران را بعنوان سرمایه باز تولید میکنند. یعنی بعنوان ارزشی که ارزش اضافه تولید میکند. بعنوان ارزش خود افزا". مارکس بحث را چنین ادامه میدهد: "براستی این ویژگی خاص تولید سرمایه داری است که انواع مختلف کار را از یکدیگر جدا میسازد و از اینرو کار فکری و بدنی - یا انواع کاری که در آن، این یا آن سلطه است - و آنگاه میان مردم مختلف توزیع میکند. اما این بهر حال مانع از آن نمیشود که محصول مادی، محصول مشترک این افراد یا محصول مشترکی که در ثروت مادی تجم یافته است، باشد. از سوی دیگر، مانع از آن میگردد که رابطه هر یک از این افراد با سرمایه رابطه کارگر مزد بگیر و به این معنای ویژه یک کارگر مولد باشد، یا بهر طریق آن را تفکیک میکند. (۹) همچنین هنگامی که مارکس مسئله کار مراقبت و مدیریت را مورد بررسی قرار میدهد و میگوید: "کار مراقبت و مدیریت در هر جا که روندی واسطه تولید صورت یک روند اجتماعاً پیوسته ای دارد و کار جداگانه تولید کننده مستقل نیست، منطبق بر ضرورتی است. ولی کار مراقبت و مدیریت دارای طبیعت دوگانه ای است. از یک سو در همه کارهایی که برای انجام آن افراد متعددی همکاری میکنند، بیوستگی و وحدت روند ضرورتاً در آرزو فرماندهی و در وظایفی تعبیر میشود که مربوط به کارهای جزئی نیست بلکه کارگاه را در مجموع خود در بر میگیرد، مانند وظیفه ای که رهبر یک ارتش را میباید این کار مولد است که ناگزیر باید در هر شیوه تولید پیوسته ای انجام شود. از سوی دیگر با صرف نظر کامل از بخش بازرگانی - این کار مراقبت در هر شیوه تولیدی که مبتنی بر تضاد میان کارگر و مملکت تولیدکننده مستقیم و مالک وسایل تولید باشد، ضرورتاً است. هر قدر این تضاد بیشتر است، بهمان اندازه نیز نقش ای که این کار مراقبت ایفا میکند، بزرگتر است." (۱۰)

به این بحث مارکس مجدداً در جای دیگر باز میگردد. هدف از این بحث در اینجا صرفاً نشان دادن این واقعیت بود که حتی در جایی که کار فکری از نقطه نظر مجموع پیرویه تولید سرمایه داری، ضروری و مولد است، با این وجود نمیتوان، صرفاً بر این مبنا که آنها حقوق بگیرند، کارگر بحساب شان آورد. در همین حال در همین جالازم بتذکرات که آنچه مارکس در مورد مدیران میگوید، در مورد مدیران موسسات انحصاری امروزی که خود سهامداران عمده ای هستند و سواً آن حقوقهای فوق العاده کلان دریافت میکنند و به تمام معنای یک بورژوا هستند مصداق ندارد، بلکه در سطح کنونی تولید و موسسات سرمایه داری، مصداق مدیران رده های پائین تر در موسسات تولیدی است. چون وقتی که مارکس از کار نظارت و مدیریت صحبت میکند که "مستقیماً و بگونه ای جدائی ناپذیر و وظائف مولدی جوش میخورد که در هر کار اجتماعی بهم پیوسته، بمشابه کاری از نوع و ویژه به برخی از افراد محمول میگردد" تصریح میکند که مزید یک چنین مدیری باید "شکل دستمزد کار یک نفر کارگر ماهر را بخود بگیرد. او میگوید: "حقوق مدیریت عبارت است، یا با بیاد عبارت باشد از یک دستمزد ساده در از آن نوع و ویژه ای از کار تخصص یافته که قیمت آن مانند قیمت هر کار دیگری در بازار کار تنظیم میگردد." عیناً این مسئله در مورد مهندسان هم صادق است.

ادامه دارد.

زیر نویس ها:

- ۱- ابتکار عظیم - لنین
- ۲- مانیفست حزب کمونیست، مارکس، انگلس
- ۳- گروندریسه - مارکس ترجمه فارسی
- ۴- تئوریهی ارزش اضافی - مارکس، مجموعه سه جلدی
- ۵- گروندریسه - مبانی نقد اقتصاد سیاسی - مارکس، ترجمه فارسی
- ۶- تئوریهی ارزش - مارکس کلیات آثار مارکس، انگلس جلد - ۳۱
- ۷- تئوریهی ارزش اضافی، مارکس مجموعه سه جلدی
- ۸- تئوریهی ارزش اضافی، مارکس، کلیات آثار مارکس، انگلس جلد ۳۳
- ۹- تئوریهی ارزش اضافی - مارکس، مجموعه سه جلدی
- ۱۰- جلد سه سرمایه مارکس، ترجمه فارسی



تعمیر اختلافات و تمایلات

حاکمه یعنی جناح‌خامنه‌ای قدرت زیادی را در دست خود متمرکز نموده است. اما قبضه قوه اجرائی با وجود رقیبی چون رفسنجانی در راس آن نیز کارچندان سهل و آسانی نیست. جناح خامنه‌ای در شرایط کنونی نه میتواند و نه میخواهد بهمان شیوه‌ای که با جناح حزب الله برخورد نمود با این جناح هم روبرو شود. نمیتواند، باین دلیل که طرف مقابل نیز هنوز از میزان معینی نفوذ در دستگاه حکومتی برخوردار است و نمیتواند در برابر ضعف های رهبری خامنه‌ای مشکل تراشی کند. میتواند مسئله فقدان شرط مرجعیت وی را علم کند و با استناد به چارچوبهای قبلی مورد توافق در مجلس خبرگان و با صحبت های حضوری خمینی در مورد جانشینی فوری خامنه‌ای برای وی مشکلاتی درست کند. رفسنجانی یک بار دیگر زمانی که محبت از ولایت مطلقه خامنه‌ای بمیان آمده، این موضوع را پیش کشیده بود و حکومت وی را حکومتی "اضطرابی" که در یک شرایط خاص بوجود آمده است و نمیتواند ولایت مطلقه داشته باشد خوانده بود. و اما نمیتواند دلیل آنکه در شرایط فعلی فردی را از جناح خود با همین حد از توانائی که بخواهد میدان دار این اوضاع خراب و بحرانی باشد سراغ ندارد. اما مهمترین عامل اینها، جناح خامنه‌ای از این میترسد که با حذف رفسنجانی از راس قوه اجرائیه، اوضاع بیش از آنچه که امروز است بحرانی شود و هستی نظام را بخطر اندازد! موضوعی که همه جناحهای هیات حاکمه برغم اختلافات و کشمکشهای درونی خود دقیقاً به آن توجه دارند.

جنگال بر سر صدا و سیما

بنا بر این خامنه‌ای در راس جناح مسلط هیات حاکمه اکنون بیشتر روی اعمال فشار و انتقاد از رفسنجانی حرکت میکند و ضمن کوشش برای رسیدن به هدف نهائی، عجلتاً محدود کردن و کنترل وی را بمرحله اجرا میگذارد و برای رسیدن به این منظور البته از ابزارهای مختلفی استفاده میکند. سروصدای مجلس پیرامون "صدا و سیما" جمهوری اسلامی را اساساً در همین رابطه بایستی ارزیابی نمود. مدتی قبل کمیسیونی از سوی مجلس در مورد صدا و سیما به "تحقیق و تفحص" پرداخت و بعد از مدتها تاخیر و تعلل بلاخره خلاصه آنرا از طریق روزنامه‌های رسمی انتشار داد. مطالب منتشره بطور کم سابقه‌ای عملکرد این ارگان را که برادر رئیس جمهور در راس آن قرار دارد زیر سؤال برد. نامبرده نیز بابتیه یک جوابیه و بخش آن از رادیو، اعضا کمیسیون را و ابسته به جناح خاصی خواند که با غرض ورزی دست به چنین کاری زده اند. بهر حال جنگال بالا گرفت. در یکسو مجلس و با اکثریت مجلس قرار

داشت و در سوی دیگر صدا و سیما. بحث ها و موضع گیریهایی که در این رابطه صورت گرفت بخوبی نشان میداد که جناح خامنه‌ای با یک برنامه از پیش تعیین شده بدین کار دست زده است. آنها بعد از پخش جوابیه صدا و سیما از رادیو بلافاصله به پروپای رئیس آن (برادر رئیس جمهور) پیچیدند. بسیاری از چهره‌های سرشناس از قبیل، گنتی، یزدی، مشکینی و امثال آن به دفاع از مجلس پرداختند. روزنامه رسالت با سمت و سوی مشخص به این قضیه دامن زد. اعتراض کرد که چرا "رئیس سازمان" "مصوبات شورای سیاست‌گذاری صدا و سیما" که اعضا آن از سوی خامنه‌ای "منصوب" شده‌اند، به واحدهای مربوطه ابلاغ و در نتیجه اجرا نمیشود؟ چرا "دستور صریح خامنه‌ای مبنی بر تهیه لایحه و قانون اداره صدا و سیما را تهیه نکرده اند" والی آخر... در همان حال که روزنامه رسالت به این مسائل دامن میزند، دیگر جریانات طرفدار خامنه‌ای نیز پشت سر هم از مجلس حمایت کرده و حرکت صدا و سیما را محکوم میکنند و بالاخره در پاسخ به این زرمه‌ها که حالا چه وقت طرح این مسائل بود و بهتر بود که خود رئیس سازمان با مقامات مجلس می‌توانستند و قضا یا راحل و فصل میکردند، ارگانهای دیگری از قبیل "سازمان تبلیغات اسلامی" و "کمیسیون فرهنگ و ارشاد اسلامی" عنوان کردند که این مسائل با اطلاع و موافقت شخص خامنه‌ای صورت گرفته است. روزنامه رسالت از قول "کمیسیون فرهنگ و ارشاد" نوشت "بمجرد طرح مسئله تحقیق و تفحص در مجلس، موضوع خدمت معظم اله مطرح گردید و با آن ایشان این کار صورت گرفته است" روزنامه رسالت همچنین عنوان کرد که از پیش قسمت دوم جوابیه رئیس سازمان صدا و سیما از رادیو بدستور خامنه‌ای جلوگیری شده است. بهر صورت با این تلاشها و تبلیغات جنوی ایجاد شده مطلقاً به نفع رئیس سازمان صدا و سیما نبوده و جالب اینکه هیچ مقام رسمی و نیمه مهمی هم به حمایت از وی برخاست مگر شخص رئیس جمهور! در همان بحبوحه اختلافات مجلس و رادیو و تلویزیون، شبکه سوم تلویزیون هم افتتاح شد. دستگاه حاکمه بطور کلی و مخالفین رفسنجانی بالاخص در این مورد بکلی سکوت کردند و فقط شخص رئیس جمهور بود که بدین بهانه پیامی فرستاد و ضمن آن از عملکرد صدا و سیما دفاع کرد! اگرچه جبار و جنجال و دعوا بر سر صدا و سیما موقتاً خاتمه یافت، بدون شک اما خامنه‌ای برای تسلط کامل بر این ارگان که بطور مداوم و به گسترده ترین شکلی با افکار عمومی جامعه بطور تنگاتنگی در ارتباط است و بنا بر این از نقش حساس و بسیار مهمی برخوردار است کوششهای خود را ادامه خواهد داد تا آنرا از چنگ رفسنجانی درآورد. خامنه‌ای سعی خواهد کرد از ابزاری بنام مجلس که

فلا در اختیار اوست علیه رقیب و در تضعیف وی حداکثر استفاده را بنماید.

جایگاه "حزب الله" در

اختلافات موجود

سوی این مسئله، خامنه‌ای در مصاف خویش با رفسنجانی مدت‌هاست که میکوشد از نیروهای پراکنده حزب الله نیز بنفع خود استفاده کند. روش معمول وی در این مورد این است که با ایراد پاره‌ای سخنان با مصطلح آتشین اما کاملاً توخالی که موجب خوش آیند این قبیل نیروهاست، انرژی و نیروی آنها را در جهت اهداف و مقاصد خود کانالیزه کند. سخنان وی علیه آمریکا و فراخوان او به دانشجویان جهت فعال شدن در زمینه های سیاسی و حضور در همه محنه‌ها از همین جمله است. این اولین بار نیست که وی بدین شیوه متوسل میشود. خامنه‌ای طی دوران زمامداری خود این نکته را آموخته است که به تقلید از خمینی و لویه شکل کاریکاتور آنها که شده به ایراد سخنانی جنجال برانگیز بپردازد و مدتی اذهان را به آن مشغول دارد. هرچند که این سخنان مورد خوش آیند پاره‌ای نیروهای حزب الله قرار میگیرد و امتیازی برای آن محسوب میگردد اما خامنه‌ای حدود مرز آنرا نیز در نظر دارد و مراد وی از این بازی بیشتر آنست که از تشتت و پراکندگی این نیروها سود جست و حتی الامکان آنها را به تمکین کامل وادارد بخصوص آنکه در جنجالها و دعواهای جاری آنها را به سمت خود بکشاند. از همین روست که درخواست رسمی دانشجویان (دفتر تحکیم وحدت) برای راهپیمائی علیه آمریکا مورد مخالفت وزیر کشور قرار میگیرد و به آنها اجازه راهپیمائی داده نمیشود که هیچ، طی اطلاعیه‌ای از سوی استاندار تهران مورد تهدید هم قرار میگیرند. منظور خامنه‌ای از فعال شدن دانشجویان در زمینه سیاسی در همین محدوده است، در محدوده خواستها و برنامه های جناح او. منظور آنست که شکل‌های موجود وابسته به حزب الله را که ملا در اختیار خود بگیرد. رئیس مجلس، وزیر فرهنگ و آموزش عالی و روزنامه رسالت سخنان خامنه‌ای را ترجمه و تفسیر کردند و با طرح اینکه "دانشگاه" کلوب سیاسی نیست "در دانشگاه" سیاسی کاری و سیاسی بازی نباید باشد" و "فعالیت سیاسی دانشجویان بمعنی مخالفت و انتقاد به نظام نیست" و خلاصه اینکه در دانشگاه هرچه را که موافق مبانی رهبری است باید تقویت نمود و "تشکل سیاسی واحدی" ایجاد کرد و امثال آن، بخوبی منظور حقیقی خامنه‌ای را بیان کردند. گرچه حزب الله هم خواب نیست که نفهمد چه میگردد و عکس العمل روزنامه سلام وقتی که میگوید "جود دانشگاه بانطق و خطابه و نصیحت اصلاح نمیشود" و "هرگونه تلاش برای دولتی و دستوری کردن فعالیت های دانشجویی مرگ این فعالیتها را به همراه

شکست سیاستهای اقتصادی

گرسنگی، فقر و فلاکت بیرون آمدن از راه است. مسکنهای افزایش شدید قیمت ها است. کمابینکه در همین فاصله قیمت بسیاری از کالاها و خدمات مثل نان، دارو، گاز، برق و آب رسماً افزایش یافت و خلاصه آنکه سیاستهای دولت رفتنهای که قرار بود در ارتباط اقتصاد را بهبود بخشد، عملاً جز گزافی و خانه خرابی بیشتر، گرسنگی و فقر و فلاکت افزون تری برای اکثریت مردم، شردیگری نداشته است. اقتصادی و رنگسته و شکست سیاستها، حاصل این ترسها بوده است.

چشم انداز اوضاع اقتصادی!

تعمیری خواهد بود موجدی که از آنست که اوضاع اقتصادی رژیم نه تنها بهبودی نخواهد یافت بلکه پیش از اینسن بسواد خواهد گردید، بسنظر نمیروند قیمت نفت که مهمترین منبع درآمد ارزی رژیم است در بازارهای جهانی به نفع کشورهای مادرکننده (اوبک) که جمهوری اسلامی یکی از اعضا آنست عاجلنا دچار یک تحول کیفی شود. از سوی دیگر کوشش های اعضا، اوبک برای جلوگیری از کاهش قیمتها تاکنون به نتیجه ای نرسیده است. در اجلاس اوائل آذرماه (۲۵-۲۶ نوامبر) این کشورها در وین، گفتگو و پیرامون کاهش مدورنفت بسنظر افزایش قیمتها توافق حاصل نشد. در حالیکه سقف تعیین شده اوبک تا پایان سال ۹۲ میلادی روزانه ۲۴ میلیون و ۵۲۰ هزار بشکه بود، اما این کشورها علاوه بر این بیشتر از این ها تولید کرده و میکنند. بسیاری از کشورهای عضو اوبک نظیر جمهوری اسلامی از آنجا که هنگام تنظیم بودجه، بخش اعظم درآمدهای خود را اجناس درآمتهای نفتی گذاشته اند و بر این پایه برنامه ریزی کرده اند، ما توجه به روند کاهش قیمتها نه فقط تسلید را کاهش نداده و نمی دهند بلکه دائماً بر میزان تولید خود می افزایند و در عوض آنرا با قیمت های نا ازل نری می فروشند. از طرف دیگر هم اکنون پاره ای از کشورهای تولید کننده نفت خسار از اوبک نظیر انگلستان و سوئیس تولیدات خود افزوده و روزانه ۶۰۰ تا هفتصد هزار بشکه بیشتر از سال گذشته تولید می کنند. علاوه بر اینها اگر ایستامووع رانیز در نظر بگیریم که بهر حال احتمال از سرگیری

مدور روزانه ۱/۵ میلیون بشکه نفت توسط عراق هم وجود دارد. در این صورت نمیتوان به سببوی در اوضاع اقتصادی رژیم به لحاظ درآمدهای نفتی منبور شد.

سوی عوامل دیگر، کاهش درآمدهای ارزی از محل فروش نفت که دولت لااقل بخشی از آنرا میتواند صرف سرمایه گذاریهای احتمالی و سایر اهداف اقتصادی و تولیدات را کند بنماید، عملاً رکوبخاکم بر این بخش قرار داده بود، اکنون دیگر قادر نیست به شکل گذشته عمل کند. از سوی دیگر بسیاری از کارخانجات و صنایع نیز قادر نیستند با اوضاع جدید و سایر ارز آزاد به تهیه مواد اولیه و دیگر لوازم مورد نیاز خود سپردارند و روز بروز هم تعداد بیشتری از آنها متوقف میشوند. وزیر صنایع در این مورد مرتباً با مسئولین بانک مرکزی چانه میزند و طلب سوبیه میکند و میگوید: ما صنایع را از دولت منکف کرده و به بخش خصوصی دادیم مثلا در گذشته همین کارخانجات قند و شکر بولشان را از بانک ملی گرفتند و هیچ سر و دهم نمی داد اما حالا کار را داده ایسم. دست بخش خصوصی گرفته ایم که می خواهیم حسابت کنیم ولی ما آنها پول ندادیم در سال ۷۰ در مورد قند و شکر ۷۰ میلیارد ریال تسهیلات داده اند ولی سال گذشته تا آخر بهمن فقط ۱۵ میلیارد داده شده بود و در نهایت با وساطت رئیس جمهوری توانستیم ۶۹ میلیارد آن هم آخر سال جذب کنیم ... اگر همین آقای رئیس جمهور نبود فکر میکنم تا آخر سال ۱۵ میلیارد باقی میماند. بسایدیک طرح جامع در ایام مختلف طراحی و اتخاذ شود تا عمل کنیم درست است که خیلی دیر شده ولی باز هم هنوز وسط راه هستیم ... این سخنان وزیر صنایع به نظر از هرگونه تفسیری اوضاع آشفته اقتصادی رژیم و رکوبخاکم را بیان میدارد و در ادامه چنین میگوید ما موجودی که از سال ۶۹ و ۷۰ دانستیم توانستیم خودمان را به امروز برسانیم. تولیدکنندگان ما امروز مدعیه خود همین کارخانه را دارند... الان بحث و مشکل صنعت خیلی جدی تر از قبل شده... حداقل ۵۰۰ میلیارد تومان از طریق ارز به صنعت سوبیه داده میشود و با نهایت این واقف گردند کدام مملکت میتواند این چنین فقر سوبیدی را یک دفعه تحمل کند؟ (اطلاعات اول آذر ۷۲)

و در صنایع سنگین نیز با اشاره به تسهیلات کمیته تنظیم ارز، مبنی بر الزام واحدهای صنعتی و تولیدی به افتتاح اعتبارات اسنادی در بانک مرکزی جهت تأمین خرید مواد اولیه و قطعات مورد نیاز خود عنوان کرد که این مسأله عملاً موجب تسویق پرداخت سهمیها و در نتیجه امتناع طرفهای خارجی در معاملات است که موجب رکود بیشتری میگردد. وی

گفت در صورت ادامه این سیاست منابع تولیدی و پدیدور کامل به رکود کشیده خواهند شد. اما از طرف دیگر نوربخش معاون اقتصادی رئیس جمهور و عادل رئیس بانک مرکزی که بسنظر عینی تر بنظر نگاهش درآمدها بوده اند و خوب میدانند که پولی برای پرداخت در سبب نامشده است با عنوان کردن این نکته که در طول این سالها بیشترین درم اعتبار (۲۲ تا ۲۶ درصد) در اختیار صنعت قرار گرفته، صریحاً به درم بالای تورم فعلی (۲۵ تا ۳۰ درصد) اشاره میکنند و اینکه دیگر نمیتوان درم نقدینگی را که با تورم رابطه مستقیم دارد، پیش از این افزایش داد. نوربخش همچنین میگوید آقاییان میگویند همچون سالهای ۷۰-۶۷ ارز را سبب سرود، اما مملکت دیگر توان اینگونه پرداخت ارز را ندارد، ... ما خواهش میکنیم که شما دوستان هم باور کنید که فشار بین المللی شدید از نظر مالی روی ما وارد میشود... شما اگر از آقای آقازاده در مورد فروش نفت و تفاوت آن با قبل سؤال کنید متوجه این فشار میشوید» (همان)

نتایج این مجموعه این اظهار نظرهای سخنی مینویسند این مجموعه را در یافت که چشم انداز اوضاع اقتصادی رژیم بواقعی تره و ناراست. رکود بخش های تولیدی بطور فزاینده ای احکام میکند. تراز بازرگانی رژیم طی چند ساله اخیر همواره منفی بوده است. دست کم ۳۰ میلیارد دلار بخری خارجی دارد. عدم تحقق درآمدهای ارزی عملاً پرداخت این بدهیها را به تعویق انداخته است. رژیم به لحاظ مالی کاملاً ورشکسته شده است بحران مالی اقتصادی رژیم حتی با یک سال قبل هم قابل مقایسه نیست و بسیار حادتر از آن شده است. سیاستهای دولت رفتنهای سیر با شکست فزاینده ای رو برورنده است. اوضاع باید آن درجه خراب و نابسامان است که برنامه پنجساله دوم آقای رفتنهای رایب عقب انداخته اند و سال ۷۳ را سال ادامه برنامه پنجم اول و سایر برسی برنامه پنجماله دوم خوانده اند. بن بست جمهوری اسلامی غیر قابل انکار است. اکنون رژیم قادر نیست حتی راه های سرمایه دارانه را در ایامد و اشکال گذشته بسنظر تخفیف و یا حل بحران بکار بندد و خود را از این بست برهانند. در یک کلام بن بست رژیم جمهوری اسلامی قابل شکست نیست جز با درم شکستن آن.



تشلید اختلافات

خواهد داشت " و "وقتی در دانشگاه تهران از دادن بلندگوبه دانشجویان دریغ میشود و بای میهری به آنها بر خورد میشود دیگر چه جایی برای فعالیت های دانشجویی باقی میماند؟" و بالاخره وقتی که میگوید " برخی افراد و گروهها بجای اینکه به ریشه یابی علل و عوامل این کم تحرکی بپردازند بدنبال ایجاد یک تحرک صوری از طریق تشکل های نمایشی میگردند و در حالیکه در صدد ایجاد و تقویت "باند" خود در دانشگاه ها هستند مرتب به دانشجویان نصیحت اخلاقی میکنند که " باند باز و گروه گرانباشند " و این نشانه آن است که حزب الله هم از اهداف و مقاصد خامنه ای بی اطلاع نیست. معهداً خواهی خواهی تا آنجا که به مواضع انتقادی خامنه ای نسبت به سیاست های دولت بر میگردد با او همصدا میشود و عملاً در کنار خامنه ای و در برابر رفتنهای قرار میگیرد. چنین است که در همان حال که نظاهرات و راهپیمائی دفتر تحکیم وحدت در روز ۱۶ آذر به محوطه داخل دانشگاه محدود میگردد، محتشمی در سخنرانی خود به انتقاد از دولت

رفسنجانی پرداخته و بعنوان عامل "سیاست زدائی" آنرا محکوم میکند. خلاصه آنکه مجموعه اوضاع به لحاظ اختلافات درونی هیات حاکمه به زیان رفتنجانی در گردش است. خامنه ای برغم آنکه در جدال با رفتنجانی هیچگاه اسمی از او نمی برد مگر به تعریف های خشک و خالی، اما همواره وی را زیر ضرب برده و میبرد. طرفداران خامنه ای در مجلس و بیرون آن دولت رفتنجانی را شدیداً تحت فشار گذاشته اند و به انحاء مختلف وی را مسبب اصلی اوضاع نابسامان کنونی قلمداد میکنند و اینجا و آنجا نیز تلوینها از شکست برنامه های خود سرانه وی سخن میگویند و از وی میخواهند مجری کامل نقطه نظرات خامنه ای باشد. ۱۷۰ نفر از نمایندگان مجلس در همین رابطه نامه ای به رئیس جمهوری نوشته و از او خواستند در برنامه دوم نقطه نظرات خامنه ای را اجرا کنند. جناح خامنه ای هنوز ترجیح میدهد رفتنجانی سرکار باشد و در همان حال زیر نظر و کنترل این جناح باشد. این جناح در عین حال در تدارک است که خامنه ای رابه یک رهبر بلانازع ارتقاء دهد. خامنه ای نیز این تمایل را پنهان نمیکند. سخنان وی خطاب به "مجلس خبرگان رهبری" گویای این حقیقت است. وی طی سخنانی به تعریف

و تمجید از مجلس خبرگان رهبری که مرجعیت و رهبری توسط آن تعیین میگردد پرداخته و این مجلس را " اشرف مجامع و سازمان و تشکیلات نظام جمهوری اسلامی " خواند. وی در همان حال که سخنانی در وصف خوبی و صداقت رفتنجانی بر زبان راند و از دولت او تعریف کرد، جایگاه رهبری رانیز برای وی روشن ساخت. او گفت " رهبری در حقیقت سایه و نشانه عالی ترین حقیقت عالم آفرینش یعنی مقام ولایت عظمی و کبری و مقام مقدس نبوت و امامت محسوب میشود " و پس از این صغری کبری چیدن ها چنین اضافه کرد " رهبری ناظر بر مسائل کل عالم اسلام و اداره کلی جامعه اسلامی است و نیز جهات صحیحی است که یک جامعه و دولت باید متوجه آن باشند و آنرا طی کند. رهبری تضمین کننده جهت اسلامی و رضایت الهی در حرکت کلی امور اجرایی قضائی و قانون گذاری است. " علاوه بر اینها، اگر زمره هائی را که از جانب طرفداران خامنه ای بعد از مرگ گلپایگانی بلند شده بود مبنی بر اینکه زمان مساعد جهت یگانگی رهبری و مرجعیت فرارسیده است در نظر آوریم - هر چند که این زمره ها ا دامه نیافت و زود خاموش شد - آنگاه تمایلات واقعی و اقتدار طلبانه این جناح روشن تر میشود.

جمهوری اسلامی در تدارك . . .

نصبش کند. کارگر اگر هم باسواد باشد، الزاما آشنائی کافی با قوانین بین المللی ندارد و آنرا همواره درجیب خود ندارد که پیشنهاد ارائه شده از طرف سرمایه دار را با آن مقایسه کند و اصل مسئله این است با شرایطی که به کارگران ایران تحمیل شده است، کارگر نه بر اساس علاقه و یا تطابق و عدم تطابق قرارداد پیشنهادی با قراردادهای بین المللی بلکه از سر ناگزیری، از اضطرار اقتصادی است که به این قرارداد تن خواهد داد. نظریه پردازان سازمان برنامه و بودجه این مسائل را خوب میدانند و فقط عوامفریبی آنان را واداشته است که این عبارت را در لایحه پیشنهادی خود بگنجانند. لایحه برنامه پنجساله همچنین خواهان برقراری سیستم کار مزدی بجای روز مزدی است تا سرمایه داران امکان یابند کارگران را به طور کارمزدی به کار وادارند و آنان را به وحشیانه ترین شکل ممکن استثمار نمایند.

پیشنهاد لایحه برنامه پنجساله در رابطه بانفی تأمین اجتماعی در همین حدی نیز که اکنون وجود دارد، در واقع مکمل پیشنهاد اولیه است. اولاً روشن است که وقتی نقش دولت در روابط کار کاهش یابد، این مسأله شامل تأمین اجتماعی نیز خواهد شد و مضافاً دولت که قرار است از هزینه هایش بکاهد، طبعاً این کاهش هزینه نه هزینه های تسلیحاتی، هزینه ارتش و سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات و بیوروکراسی رژیم بلکه شامل هزینه هائی است که به نحوی به کارگران و توده مردم مربوط است. در ثانی سرمایه داران تاکنون نیز که این لایحه پیشنهاد نشده بود، سهم تعیین شده خود بابت هزینه درمانی، بیمه، بازنشستگی و غیره را به سازمان تأمین اجتماعی پرداخت نمیکردند و از سه طرف پرداخت کننده هزینه تأمین اجتماعی، فقط کارگران هستند که مرتباً و ماهانه بخشی از دستمزدشان مستقیماً به حساب سازمان تأمین اجتماعی کسر میشود. بنابراین پیشنهاد، کارگران از این پس باید بخش بیشتری از همان دستمزد اندکشان را بابت بیمه و غیره بپردازند و یا با خصوصی شدن کامل درمان و بهداشت، بهداشت و درمان را نسبب مانند هر کالای دیگری از بازار آزاد خریداری کنند.

در لایحه برنامه پنجساله دوم بندی هم در رابطه با ضرورت تغییر وظائف و اختیارات شوراهای اسلامی کار وجود دارد. این لایحه گرچه نه صریح و مستقیم، خواهان کاهش نقش شوراهای اسلامی کار است. البته از مدتها قبل زمره ضرورت کاهش نقش این ارگانها شنیده میشود. سران رژیم، اقتصاددانان وابسته

به حکومت و سرمایه داران در اظهار نظرات خود صریح یا پوشیده این مسئله را عنوان مینمودند. واقعیت این است که با شرایط کنونی شوراهای اسلامی کار دیگر کاربرد لازم را برای رژیم ندارد. این مسئله از چند جنبه قابل بررسی است. نخست اینکه شوراهای اسلامی اگرچه از آغاز شکل گیری تاکنون نقشی جز فریب کارگران، به انحراف کشاندن مبارزات آنان و مقابله با حرکات مستقل کارگری نداشته اند، اما بنا بر فلسفه شکل گیری شان بناگزیبر اهداف و وظائفی برعهده شان گذاشته شده بود، که امروز دیگر نه ضروری است نه مشکلی از رژیم حل میکنند. این « شوراهای » اسلامی به این منظور شکل گرفتند تا شوراهای واقعی برآمده از بطن قیام را که ارگانهای واقعی کارگری بودند، از میدان بدرکنند. رژیم در مقابل بارش جنبش شورائی در درون طبقه کارگر و برای منکوب نمودن این جنبش، ضمن قلع و قمع شوراهای واقعی و اخراج و دستگیری فعالین این شوراهای، شوراهای اسلامی را علم کرد. در آن شرایط این ارگانها که فقط نام شورا را به یک میکشیدند برای اینکه بتوانند خود را تبدیل شوراهای کارگری واقعی وانمود کنند، ناگزیر بودند بخشی از شعارها و خواسته های رادیکال کارگران را که در وظایف شوراهای کارگری تبلور یافته بود، هر چند بصورت مخ شده پرچم خود قرار دهند. از اینرو بجای عدالت اجتماعی، برقراری جامعه قسط اسلامی، بجای کنترل کارگری بر تولید، شرکت اعضای شوراهای اسلامی در جلسات هیئت مدیره کارخانه، بجای خواست کارگران مبنی بر محدود کردن امکان اخراج کارگران توسط سرمایه داران، اخراج کارگران زیر نظر شوراهای اسلامی کار در شمار اهداف و وظایف شوراهای اسلامی کار قرار گرفتند. این شعارها در آن شرایط از نظر رژیم لازم و ضروری بودند ولی امروز دیگر این شعارها و خود شوراهای اسلامی کار با وظایفشان و با دخالتهایشان در امور مربوط به مدیریت کارخانه به مشکلی برای رژیم و سرمایه داران تبدیل شده اند. مضافاً تضاد میان جناحهای درونی رژیم خود را در کارخانهها بشکل تضاد مدیریت با شورای اسلامی نشان میدهد و طی بویژه یکی دو سال گذشته این تضاد برخی از واحدها را به عرصه کشاکش شوراهای اسلامی کار و مدیریت کارخانه تبدیل نموده است. مضافاً اینکه رژیم میخواهد ارگانهای مضافاً با صلاح کارگری اما در واقع دولتی را به شکلی سازماندهی کند که تضاد کمتری با معیارهای پذیرفته شده جهانی داشته باشد و قدری از فشار نهادهای بین المللی بر خود بکاهد. و سرانجام اینکه وقتی قرار است سرمایه گذاران خارجی آزاد این ماده را مورد بحث قرار میدهند باشند به هرمیزان و هردردی در ایران اما عجلتاً ببینیم نظر خانه کارگر سرمایه گذاری نموده و اقتصاد حکومت اسلامی را شکوفا سازند، آنوقت یک

انحصار بین المللی تحمل نخواهد کرد که مشتی حزب الهی متشکل در شوراهای اسلامی از سر اسلامخواهی یا باهر انگیزه دیگری بساطش را در واحد تولیدی بهم بریزند و فی المثل خواهان شرکت در جلسات هیئت مدیره باشند یا مدیر کارخانه موظف باشد صورتجلسات یا تصمیم گیریهای هیئت مدیره را به اطلاع نمایندگان شورای اسلامی کار برساند. از اینروست که رژیم در صد است وظایف و اختیارات این ارگانهای خود ساخته را محدود کند. بویژه طی سال جاری بارها توسط مسئولین رده های مختلف وزارت کار عنوان شده است که شوراهای اسلامی وظیفه شان تنها رسیدگی به مسائل منفی کارگران است. هیئت دولت نیز طی مصوبه سه ماه پیش خود پیرامون وظایف و اختیارات شوراهای اسلامی، نقش این باصطلاح شوراهای را در حدودی حتی کم رنگ تر از سندیکاهای زرد شاهنشاهی ترسیم نمود.

موضوع «خانه کارگر» در قبال تغییرات پیشنهادی سازمان برنامه و بودجه

« خانه کارگر » که در واقع نقش رهبری و هماهنگ کننده فعالیت شوراهای اسلامی کار را برعهده دارد و مرکز آنهاست، در قبال تغییرات پیشنهادی سازمان برنامه در قوانین کار، تأمین اجتماعی و وظایف شوراهای اسلامی کار در عین حال که تلاش نمود بنحو مزورانه ای خود را مدافع منافع کارگران و از این زاویه مخالف با تغییرات پیشنهادی جلوه گسازد و حمایت کارگران را جلب نماید، اما بر استی نقش عوامفریبانه خود را بیش از پیش افشان نمود. خانه کارگر از زمان اعلام لایحه فوق بمدت یکماه تبلیغات همه جانبه ای را علیه سازمان برنامه و بودجه و پیشنهاد دهندگان تغییرات سازمان داد. روزنامه « کار و کارگر » ارگان خانه کارگر در اینسندوره اساساً به گزارش جلسات فوق العاده شوراهای اسلامی کار در رابطه با تغییرات پیشنهادی، سخنانیهای غرای رئیس خانه کارگر فلان شهرستان، یا عضو فلان شورای اسلامی و مقالات متعددی در محکومیت تغییرات پیشنهادی اختصاص یافت. اشاره کنیم که خانه کارگر باصطلاح مبارزه تبلیغاتی خود را اساساً بر یک مسئله متمرکز نموده بود و آن مخالفت با تغییر ماده ۲۷ قانون کار که به مسئله اخراج مزبوط است. در ادامه علت و زاویه مخالفت خانه کارگر با قرار است سرمایه گذاران خارجی آزاد این ماده را مورد بحث قرار میدهند باشند به هرمیزان و هردردی در ایران اما عجلتاً ببینیم نظر خانه کارگر سرمایه گذاری نموده و اقتصاد حکومت اسلامی را شکوفا سازند، آنوقت یک

تغییرات پیشنهادی از جمله قانون تأمین اجتماعی، قراردادهای دسته جمعی و سیستم کار مزدی چیست. این ارگان طی تبلیغات خود در رابطه با پیشنهاد تغییر قانون تأمین اجتماعی میتوان گفت اساساً بحثی طرح نکرد در حالیکه تأمین اجتماعی جزء لاینفک چگونگی تنظیم روابط کار در یک جامعه مشخص است و مقررات تأمین اجتماعی در یک جامعه به تنهایی سلاک خوبی برای ارزیابی چگونگی روابط کار است. اما خانه کارگر علی‌رغم تبلیغات کرکننده علیه تغییرات پیشنهادی خود راداخل این بحث نکرد. مسئله تنظیم قراردادهای کار بدون دخالت و نظارت دولت و قانون کار نیز سهم چندانی در تبلیغات خانه کارگر نداشت. در موارد محدودی به آن اشاره شد و طی مقاله ای در مخالفت با لایحه پیشنهادی نظرخانه کارگر در این باره باین صورت عنوان شد: «... حال اگر عجلان و بدون در نظر گرفتن مصالح عالی و آتیه مملکتی تنظیم روابط کارگرو کارفرما را مگر در موارد خاصی به عهده بازار آزاد گذاشته و آنها را در انعقاد هرگونه عقد و درج هرگونه شرط آزاد بگذاریم نتیجه آن فی الحال مشخص و معلوم است. در این بازار آزاد کارگی که محکوم به شکست است کارگر بوده که در برابر کارفرما هیچگونه نیروی مقاومی ندارد و همین امر به مرور زمان منجر به انجام تشکلهای کارگری در جهت ایجاد قدرت مقابل کارفرمایان و برقراری سیاستهای خشونت بار و قهر آمیز و اعتصاب و غیره خواهد شد که در کشور ما نیز از لحاظ اجتماعی و فرهنگی هیچگونه جایگاه و مسبنائی نخواهد داشت» (مقاله «پیشنهاد اصلاح قانون کار به بهانه اهداف برنامه دوم» - کارو کارگر ۲۴ آبان ۷۲) بنابراین روشن است که مخالفت خانه کارگر با این بخش از پیشنهادات لایحه به لحاظ مصالح «عالیه و آتیه» حکومتی و جلوگیری از «انجام تشکلهای کارگری در جهت ایجاد قدرت مقابل کارفرمایان و برقراری سیاستهای خشونت بار و قهر آمیز و اعتصاب و غیره» است نه بدلیل اینکه این پیشنهادات به ضرر و مخالف منافع کارگران است. در رابطه با برقراری سیستم کار مزدی خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار اساساً مخالفتی ندارند فقط دو مساله را مطرح نموده اند اول اینکه سیستم کار مزدی در قانون کار نیز مجاز شناخته شده است و ضرورتی به طرح مجدد آن نیست و ثانیاً اینکه این سیستم در همه کارخانه ها و مؤسسات قابل اجرا نیست. محبوب دبیرکل خانه کارگر نظر این ارگان را صریح و روشن در این باره مطرح نموده است «ما مخالف نظام کار مزدی نیستیم ولی این نظام ممکن است که ۱۰ تا ۱۵ درصد مزد بگیران را در برگیرد و نمیتواند یک نظام

عمومی باشد.» (به نقل از سخنرانی محبوب دبیرکل خانه کارگر در اجلاس فوق العاده دبیران اجرائی خانه کارگر سراسر کشور بمنظور بررسی پیشنهادات اصلاحی قانون کار - ۲۳ آبان)

در پاسخ به این سوال که چرا خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار وابسته به آن علی‌رغم تأیید رسمی برقراری سیستم و حشیانه کار مزدی بجای روز مزدی و سکوت و در نتیجه تأیید ضمنی تغییر قانون تأمین اجتماعی و موضوعگیری موزورانه اش علیه انعقاد قراردادهای دسته جمعی کار بنحوی که دولت و قانون کار در آن دخل و تصرفی نداشته باشند، چنین سر سختانه و در ابعاد چنین گسترده ای به مخالفت با تغییرات پیشنهادی پرداخت و تبلیغات خود را اساساً بر ماده ۲۷ قانون کار متمرکز نمود، باید گفت شوراهای اسلامی کار و ارگان رهبری آنها خانه کارگر که از مدتها پیش دریافتند دیگر نقش و عملکرد گذشته را از دید سران رژیم ندارند و دست اندرکاران در صدد محدود نمودن آنها هستند، آنها که اعضایان در بسیاری از کارخانه ها و مؤسسات از سوی مدیریت تحت فشار هستند و برخی اخراج شده اند، به این شیوه تلاش نمودند با انگشت گذاشتن بر مهمترین معضل کنونی طبقه کارگر یعنی اخراج و بیکاری، توده کارگران را بدنبال خود بکشانند و رژیم را در زمینه کاهش نقش شوراهای عقب نشینی وادارند. شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر که طی بیش از یک دهه گذشته عملاً دیده اند نفوذی در بین کارگران ندارند حال که رژیم نیز قصد دارد آنان را بنحوی از سر خود بیازد، با طرح خواست کارگران تلاش نمودند کارگران را پشت سر خود بسیج نمایند. برای خانه کارگر روشن بود که اگر نوک تیز تبلیغات خود را علیه تغییر قانون شوراهای اسلامی کار قرار دهد، هم از سوی رژیم وهم از سوی کارگران رانده است. بنابراین تلاش کرد ضمن تمرکز بر اصل ۲۷ قانون کار که به امر اخراج مربوط میشود و در عین حال جنبه ای از نقش قانونی و تاکنونی شوراهای اسلامی کار را نیز بازگو میکند، به هدف خود دست یابد. اما در همین تبلیغات نیز دم خروس از قبای خانه کارگر بیرون زد. محبوب در سخنرانی که قبلاً به آن اشاره شد، اهداف خانه کارگر و زاویه مخالفتش با تغییر این ماده قانونی را نیز به صراحت آشکار ساخت او گفت: «حرف اصلی مدعیان این است که این ماده (منظور ماده ۳۳ قانون کار شهنشاهی است که به امر اخراج کارگران اختصاص داشت) باید تجدید شود و کارفرما به هر ترتیبی که میخواهد با کارگر رفتار نماید و حق و ناحق معنی نداشته باشد... آیا میتوان ساکت ماند و اجازه داد که نیروهای مسلمان تسویه شوند؟... چطور میتوان در

جمهوری اسلامی شاهد بود که نیروی کار به جرم اسلامخواهی تسویه شود» وی در ادامه نقش تاکنونی شوراهای اسلامی کار در فریب کارگران و مقابله با مبارزات مستقل آنان را به رخ سران رژیم کشید و افزود: «... آرامش حاکم امروز در محیط های کار حاصل مختصر امکان و آزادی است که نیروهای مسلمان و مومن در محیط های کارگری دارند و اگر اختیار از دست آنها خارج شود، مشکلات بسیاری گریبانگیر این مجموعه خواهد شد.»

دبیر کل خانه کارگر در ادامه ضمن ارائه آماری از رای هیئت های حل اختلاف به نفع سرمایه داران از یکسو تلاش کرد به پیشنهاد دهندگان تغییرات ثابت نماید که با همین قانون کار فعلی و ماده ۲۷ آن نیز دستشان در اخراجها باز است و از سوی دیگر روشن ساخت که خانه کارگر نه با همه اخراجها بلکه با اخراج عناصر حزب الهی و اعضای شوراهای اسلامی مخالف است. «مشکل اصلی صنعت ما در حال حاضر مساله سلب اختیار از کارفرما برای اخراج در صنایع و واحدهای تولیدی نیست. چرا که آمار ارائه شده از سوی هیئت های حل اختلاف نشانگر این موضوع است که حدود ۷۵ درصد اختلافات که متقاضی اخراج نیروی کار بوده اند، به نفع کارفرما حل و فصل شده است و ۲۵ درصد باقیمانده نیز مسئله صنفی نبوده بلکه اغراض سیاسی و گرفتاریهای دیگر در میان بوده که حق کارگر اعاده شده است. امروز دستهای مشخصی علیه شوراهای و قانون شوراهای تبلیغ میکنند... چه دستی در کار است که روی برخی از مواد قانون شوراهای انگشت میگذارند... این قانون چیزی ندارد که تعدیل شود، مشورتهایی که حکم و نص صریح قرآن است، آیا احتیاج به تجدید نظر دارد؟» وی در پایان سخنانش به تهدید پرداخت و گفت: «... تجربه به ما نشان داده است که موضع تدافعی مسئولین جامعه کارگری در قبال مسائل کارو کارگری تاکنون نتیجه ای نداشته است.» اما در قطعنامه پایانی نشست اضطراری نمایندگان شوراهای اسلامی کار تلاش شد با تأکید بر «ضرورت تولید بیشتر و ضرورت سازندگی کشور، از حدت و شدت تهدیدات دبیر کل خانه کارگر بکاهد و ضمن ابراز مخالفت با تغییرات پیشنهادی، رسماً پای خامنه ای را به میان کشید و خواست که رهبر و رئیس جمهور حکومت اسلامی که هر دو «طرفدار» محرومان هستند، با تغییرات پیشنهادی لایحه مخالفت کنند. اما از سنگ صدا درآمد ولی از رهبر و رئیس جمهور دولت اسلامی صدائی برنخاست. اساساً سران حکومت خود را بطور علنی درگیر این ماجرا نکردند و مسئله با اظهار نظر برخی از مسئولین رده



سلب گردد. طبقه کارگر خواهان قانون کاری است که با نظر کارگران و مشارکت نمایندگان تشکلهای واقعی کارگری تدوین شود. در عین حال کارگران ایران با هر قانون، آئین نامه یا مصوبه ای که بخواد آنان را به شرایط هولناکتری سوق دهد شدت مبارزه خواهند کرد.

* ماده ۲۷ قانون کار :

« هرگاه کارگر در انجام وظایف محوله تصور ورزد و یا آئین نامه های انضباطی کارگاه را پس از تذکرات کتبی نقض نماید، کارفرما حق دارد در صورت اعلام نظرمثبت شورای اسلامی کار علاوه بر مطالبات و حقوق معوقه به نسبت هرسال سابقه کار معادل یکماه آخرین حقوق کارگر را به عنوان حق سنوات به وی پرداخته و قرارداد کار را فسخ نماید.

در واحدهائی که فاقد شورای اسلامی کار هستند، نظرمثبت انجمن صنفی لازم است. در هر مورد از موارد یاد شده اگر مسئله با توافق حل نشد به هیئت تشخیص ارجاع و در صورت عدم حل اختلاف از طریق هیئت حل اختلاف رسیدگی و اقدام خواهد شد. در مدت رسیدگی مراجع حل اختلاف، قرارداد کار به حالت تعلیق درمیآید.

تبصره ۱- کارگاههایی که مشمول قانون شورای اسلامی کار نبوده و یا شورای اسلامی کار و یا انجمن صنفی در آن تشکیل نگردیدند باید با فاقه نماینده کارگر باشند، اعلام نظر مثبت هیئت تشخیص (موضوع ماده ۱۵۸ این قانون) در فسخ قرارداد کار الزامی است.

تبصره ۲- موارد قصور و دستورالعملها و آئین نامه های انضباطی کارگاهها بموجب مقرراتی است که بپایینباد شورای عالی کار به تصویب وزیر کار و امور اجتماعی خواهد رسید.

گرایش دارد. روشن است که این با اصطلاح چپ، چپی که بیانگر رادیکالیسم و نماینده آرمانها و اهداف طبقه کارگر باشد، نیست. درست به همین دلیل نیز اگر نگوییم راست راتقویت میکند، جریانی نیست که بتواند در بطن مبارزه طبقاتی شدیدآینده دوام آورد. رسالت این « چپها » در همین مرحله بفرجام میرسد و طبقه کارگر به چپ کمونیستی که بیانگر رادیکالیسم و ستیزه جوئی آن باشد روی خواهد آورد. تردیدی نیست که یکی از معضلات کنونی تأخیر عامل ذهنی نسبت به عامل عینی وجود احزاب کمونیست قدرتمند در کشورهای پیشرفته سرمایه داریست که بتوانند مبارزه طبقاتی پرولتاریا را به سوی برپائی یک انقلاب اجتماعی رهبری کنند. با این همه اوضاع اقتصادی و سیاسی، تشدید تضادها و مبارزه طبقاتی درجهتی سیر میکنند که به چنین احزابی شکل دهند.

بهررو مستثنی از ضعف های کنونی طبقه کارگر، جهان سرمایه داری به سوی یکرشته تلاطمات شدید طبقاتی پیش میرود، یا طبقه کارگر بن بستنی راکه نظام سرمایه داری پدید آورده است درهم می شکنند و با غلبه بر تضادهای موجود راه مبارزه اش که هنوز تدافعی است به سوی با اصطلاح چپ های سنتی، از جمله ته مانده احزاب ریویزیونیست قدیمی

سلب گردد. طبقه کارگر خواهان قانون کاری است که با نظر کارگران و مشارکت نمایندگان تشکلهای واقعی کارگری تدوین شود. در عین حال کارگران ایران با هر قانون، آئین نامه یا مصوبه ای که بخواد آنان را به شرایط هولناکتری سوق دهد شدت مبارزه خواهند کرد.

در زمینه تأمین اجتماعی طبقه کارگر نه تنها محدود شدن یا نفی با اصطلاح تأمین اجتماعی موجود را تحمل نمیکنند بلکه خواهان برقراری تأمین اجتماعی کامل و سازمان یافته ای است که زندگی کارگران و خانواده هایشان را در شرایط بیکاری، بیماری، پیری و از کار افتادگی تضمین نماید.

طلیعه های يك تلاطم نوین در اروپا

دارند با این بحران و جنبش تعرضی طبقه کارگر بمقابله برخیزد. طی این روند که بارادیکالیزه شدن جنبش کارگری همراه خواهد بود، سویال دمکراسی اروپائی که هنوز هم امروزه اتحادیه های کارگری را تحت کنترل دارد، ته مانده نفوذ خود را در میان کارگران از دست خواهد داد و زمینه برای گرایش توده کارگر به سازمانهای سیاسی چپ رادیکال هموار خواهد شد. واقعیت تجزیه سیاسی جامعه به دو قطب متضاد، در برخی از کشورهای سرمایه داری که بدلائل مختلف، بحران در آنها عمیق تر و همه جانبه تر است از هم اکنون نیز آشکار شده است. دماسنج قدرت و قطب بندی در دوسوی متضاد از طریق انتخابات اخیر در برخی از کشورها، نشان میدهد که در یک قطب جریانات فاشیست و در قطب دیگر طیفی از نیروهای چپ قدرت گرفته اند. معهد آنچه که به طبقه کارگر مربوط میگردد، باید گفت که این طبقه در لحظه کنونی منطبق با سطح مبارزه اش که هنوز تدافعی است به سوی با اصطلاح چپ های سنتی، از جمله ته مانده احزاب ریویزیونیست قدیمی

چندم حکومت از جمله رئیس کمیسیون روابط کار مجلس مبنی بر اینکه قانون کار فعلی نیز پاسخگوی خواسته های لایحه برنامه پنجساله دوم هست و از طرف دیگر تصویب این لایحه در شرایط کنونی در محیط های کار تنش ایجاد میکند، سرانجام با درج خبری به نقل از وزیر کار که حاکی بود تغییرات پیشنهادی در هیئت دولت به تصویب نرسیده است، خانه کارگرو شوراهای اسلامی هم به تبلیغات خود پایان دادند.

موضع کارگران

علیرغم اینکه بنظر میرسد هیئت دولت بنا بر مصالح « عالیله و آتیه » نظام اسلامی فعلا تبصره ۴۸ لایحه پیشنهادی سازمان برنامه و بودجه را سکوت گذاشته است، اما مستقل از اینکه این تبصره به تصویب برسد یا نرسد یک مسئله روشن است، برنامه پنجساله دوم اقتصادی حکومت که در واقع رسالت تداوم سیاستهای ۵ سال گذشته حکومت را برعهده دارد، به ملرومائی نیاز دارد که سازمان برنامه و بودجه بطور فشرده آنها را در تبصره ۴۸ این برنامه عنوان کرده است. این امر نه به معنای آن است که روابط تاکنونی حاکم بر محیط کار با آنچه برنامه دوم خواستار آن است، کیفا متفاوت بوده است چرا که وضعیت کار و زندگی طبقه کارگر ایران به عینه نشان میدهد علیرغم وجود همین قانون کار کذائی که بنا بر ادعای صاحب نظران رژیم دست سرمایه دار راسمی بنندد، کارگران نه منفردا بلکه گروه گروه و در موارد بسیاری در دسته های چند صد نفری اخراج میگرددند. وضعیت تأمین اجتماعی، بیمه و درمان، بیمه بیکاری، دستمزد، بهداشت محیط کار و غیره نیز ناگفته روشن است. اما تداوم سیاستهای اقتصادی تاکنونی رژیم و اجرای برنامه پنجساله دوم مستلزم آن است که « موانع » موجود بر سر راه سرمایه داران حتی بلحاظ قانونی و از روی کاغذ نیز برداشته شوند.

طبقه کارگر ایران که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و در اثر ماضی ناشی از نظام سرمایه داری به فقر و تنگدستی مفرط و بی حقوقی مطلق سوق داده شده است بیش از این تحمل نخواهد کرد که سرمایه داران تهاجم دیگری را به این طبقه سازمان دهند. در رابطه با قانون کار فعلی، طبقه کارگر ایران این قانون را در کلیت آن یک قانون کار ارتجاعی میدانند و خواهان تدوین قانون کاری است که خواسته های اقتصادی و رفاهی این طبقه را تضمین کند، حق ایجاد تشکل و حق اعتصاب در آن برسمیت شناخته شده و حق اخراجهای خودسرانه کارگران از سرمایه داران

جمهوری اسلامی در قدارك تعرضی دیگر به کارگران

درحالیکه هنوز « نعمات » حاصل از اجرای برنامه پنجساله اول اقتصادی دولت ، برسروروی کارگران می بارد و برکات اسلامی ناشی از این برنامه از بیکاری گرفته تا عدم تأمین اجتماعی ، بی سرپناهی و گرسنگی ، کارگران ایران و خانواده آنان را در چنبره خود گرفته است ، سازمان برنامه و بودجه با انتشار لایحه برنامه پنجساله دوم « توسعه اقتصادی و ... » دریچه ای از جهنمی را که جمهوری اسلامی در پنجسال آینده برای طبقه کارگر ایران تدارک دیده است گشود تا کارگران ببینند اگر این حکومت تا پنجسال آینده هم دوام بیاورد ، و اگر طبقه کارگر برای رهائی از مصائب ناشی از نظام سرمایه داری و حکومت جمهوری اسلامی چاره ای اساسی نیاندیشد ، باید در آتشی که نمایندگان خدا و وعده دهندگان بهشت بعد از مرگ ، در همین جهان برافروخته اند ، زنده زنده بسوزد . بررسی رئیس لایحه پیشنهادی برنامه پنجساله دوم و شرایط و الزامات عملی شدن این برنامه آشکارا به طبقه کارگر ایران اعلام میکنند که آنچه تاکنون برای این طبقه تحمیل شده و شرایط کار و زندگی امروز کارگران « هنوز از طلیعه سحراست » و نبرد مرگ و زندگی در پیش است .

در اوائل آبانماه ، سازمان برنامه و بودجه لایحه برنامه پنجساله دوم « توسعه اقتصادی » را انتشار داد . در این برنامه رئیس سیاستهای اقتصادی حکومت در پنجسال آینده و جهت گیریهای آن که اساسا متکی بر جذب سرمایه های خارجی ، سیاست واگذاری مؤسسات و کارخانجات دولتی به بخش خصوصی و کاستن از هزینه های دولت است ، تبیین شده است . در تبصره ۴۸ این لایحه ، جهت ایجاد زمینه های لازم برای عملی ساختن سیاستهای اقتصادی تعیین شده ، خواسته شده است که قانون کار ، قانون تأمین اجتماعی و شوراها ی اسلامی کار متناسب با اهداف برنامه فوق تغییر نمایند . این تبصره دولت را موظف میسازد ظرف مدت ۴ ماه از تاریخ تصویب برنامه ، لوایح اصلاحیه قوانین کار ، تأمین اجتماعی و تشکیل شوراها ی اسلامی کار رابه نحوی تهیه و به مجلس شورای اسلامی ارائه نماید که :

« هرگونه توافق بین کارگر و کارفرما که مقررات بهداشت و حفاظت فنی ، بیمه اجباری و موافقت نامه های بین المللی را نقض نکند ، محترم شمرده و لازم الرعایه گردد .

- هزینه های مربوط به تأمین اجتماعی و امکانات رفاهی ، از هزینه

های حقوق و دستمزد تفکیک گردد و تأمین اجتماعی فراگیر توسط دولت و به هزینه مشترک کارگر و کارفرما تأمین گردد .

- نظام روزمزدی به سمت نظام کار مزدی سوق داده شود .

- دخالت دولت در روابط کار به حداقل برسد .

- کلیه موانع موجود در راه انتقال کارکنان بخش دولتی به بخش خصوصی و بالعکس برطرف گردد .

- افزایش و پاکاهش دریاافتهای کارکنان اعم از دولتی و خصوصی بدون قسید و محدودیت با بالارفتن و پائین آمدن کارائی آنان متناسب گردد .

- در تدوین قوانین و مقررات از ورود به جزئیات اجتناب گردد و مطالب صریح ، روشن و غیر قابل تفسیر به رای تنظیم گردد .

در این تبصره در زمینه تغییر قوانینی که به نحوی به روابط بین کارگر و سرمایه دار و محیط کار مرتبط است - بجز مورد شوراها ی اسلامی کار که در ادامه به آن خواهیم پرداخت - سه محور به چشم میخورد : محدود نمودن یا لغو « تأمین اجتماعی » کنونی ، برقراری نظام کارمزدی و کاهش نقش دولت در روابط کار که عموما از طریق قانون کار و نظارت وزارت کار پر اجرا ی آن عملی میشود و به رسمیت شناخته شدن قراردادهای منعقد شده بین سرمایه داران و کارگران منفک از قانون کار و مفاد آن .

گرچه در حکومت اسلامی همواره این گرایش وجود داشته است که روابط بین کارگر و کارفرما به شیوه صد اسلام و فقط در توافق بین هر سرمایه دار منفرد با جمعی از کارگران تنظیم شود و هر سرمایه داری فردا بتواند تا آنجا که شرایط اجازه میدهد و بقبول معروف زورش میرسد ، قرار داد ناعادلانه تری رابه جمع مشخصی از کارگران تحمیل کند بدون آنکه کسی یا ارگانی بر این قرارداد نظارت داشته باشد ، یا کارگر در صورتیکه به این شرایط اعتراض داشت ، حتی به لحاظ صوری

گمگهای مالی خود رابه شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آنرا به همراه گد مورد نظربه آدرس سازمان ارسال نمائید .

برای تماس با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) ، نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان رابه آدرس زیر پست کنند .
 Postfach 5312
 30053 Hannover
 Germany

A. MOHAMMADI
 490215483
 AmroBank
 Amsterdam, Holland